

توسعه‌ی پایدار

اهداف آموزشی

بعد از مطالعه‌ی این فصل خواهید توانست :

هدف‌های شناختی:

- ۱- عوامل مؤثر بر شکل‌گیری اندیشه‌ی توسعه‌ی پایدار را شرح دهید.
- ۲- مفهوم توسعه‌ی پایدار را بیان نمایید.
- ۳- اهداف توسعه‌ی پایدار را ذکر کنید.
- ۴- وجوه تمایز الگوی توسعه‌ی پایدار و الگوهای متعارف توسعه را شرح دهید.
- ۵- پیش‌نیازهای تحقق توسعه‌ی پایدار در ایران را شرح دهید.

هدف‌های رفتاری:

- ۱- شاخص‌های توسعه‌ی پایدار را برای استان خود تعیین و اولویت‌بندی کند.
- ۲- با توجه به شاخص‌های تعیین شده، وضعیت پایداری توسعه در استان خود را مورد سنجش قرار دهد.
- ۳- عواملی را که باعث پایداری و ناپایداری توسعه در استان می‌شود مشخص کند.

- ۴- راه‌حل‌های خود را برای رفع عوامل ناپایداری توسعه، ارائه و اولویت و زمان‌بندی آن‌را مشخص کند.

هدف‌های نگرشی:

- ۱- برای توسعه‌ی پایدار در جامعه ارزش‌قایل شود.
- ۲- نسبت به تقویت عوامل مؤثر در پایداری توسعه احساس مسئولیت کند.
- ۳- بر رفع عوامل ناپایداری توسعه تأکید کند.

توسعه‌ی پایدار

توسعه و محیط زیست

بهبود شرایط زندگی و دستیابی به رفاه و امنیت اجتماعی و اقتصادی بیشتر، همواره هدف جوامع انسانی بوده و در آینده نیز همچنان خواهد بود. برخورداری از زندگی معنوی و مادی مطلوب، حق مسلم هر انسان است. لذا، میان برخورداری از زندگی معنوی و مادی مطلوب و حفاظت از محیط زیست، که هدف آن نیز فراهم آوردن شرایط زیستی مناسب برای جوامع بشری است، نمی‌تواند هیچ‌گونه تعارضی وجود داشته باشد.

در مبحث توسعه و محیط زیست به بررسی این مسئله پرداخته می‌شود که چگونه می‌توان به زندگی معنوی و مادی پرثمری دست یافت، بدون آن‌که به محیط زیست آسیبی غیر قابل جبران وارد شود؟ همان‌طور که در مباحث گذشته خواندید، افت کیفیت محیط زیست لزوماً به افت کیفیت زندگی انسان‌ها و به‌طور کلی، حیات منتهی می‌گردد. تحقیقات مستمر در جهت یافتن پاسخ مناسب برای پرسش مذکور، در طول بیش از سه دهه‌ی اخیر، منجر به پیدایش نظریه‌های مختلف زیست‌محیطی در زمینه‌ی مفهوم، محتوا، اهداف توسعه و نیز چگونگی برنامه‌ریزی توسعه‌ی ملی، منطقه‌ای، محلی و سایر زمینه‌های برنامه‌ریزی شده است.

هر چند از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی ساختمان اصلی و اسکلت اندیشه‌ی توسعه‌ی زیست‌محیطی، که امروزه بیشتر تحت عنوان توسعه‌ی پایدار از آن یاد می‌شود، شکل گرفته و در دهه‌ی ۱۹۸۰ از ساختاری تکامل یافته برخوردار گردیده بود ولی — عمدتاً به دلایل اقتصادی و سیاسی — هنوز زمینه‌ی مناسبی برای جلب توجه سیاست‌مداران و تعقیب جدی مدیران سیاسی کشورها درباره‌ی آن، به عنوان گزینه‌ای واقعی در برابر الگوهای متعارف توسعه، فراهم نگردیده بود و به همین سبب، نمی‌توانست دیگر الگوهای توسعه را به چالش بطلبد. تحولات گسترده‌ی جهانی در کیفیت محیط زیست (در دهه‌ی ۱۹۸۰) و سپس تشکیل دومین کنفرانس جهانی محیط زیست، مشهور به گردمایی سران در ریودو ژانیرو در سال ۱۹۹۲ و به ویژه، تدوین سند دستور کار ۲۱ (عدد ۲۱ اشاره به قرن بیست و یکم دارد)، جملگی، شرایطی را فراهم آوردند تا الگوی توسعه‌ی پایدار به عنوان راه حلی جدی جهت خروج از بن‌بست‌های کنونی مورد توجه قرارگیرد. حتی گفته شده است «دستور کار ۲۱، که حاوی اهداف و استراتژی‌هایی برای قرن بیست و یکم است، با توجه به بحران‌های عمیق اکولوژیک و نیز افزایش عدم تعادل‌های اجتماعی، تنها گزینه‌ی قابل قبول برای تداوم فرآیند

توسعه محسوب می‌شود^۱». این نظریه توسط یکی از نهادهای رسمی کشور سوئیس بیان شده است؛ کشوری که خود در زمینه‌ی حفاظت از محیط زیست، در شمار کشورهای پیشرفته محسوب می‌گردد. هرگاه مطالعات انجام شده و بحث‌های جاری در زمینه‌ی توسعه‌ی پایدار ملاک قضاوت قرار گیرد، باید پذیرفت که تعدادی از کشورهای اروپایی موضوع توسعه‌ی پایدار را بسیار جدی تلقی کرده‌اند و با جدیت، سعی در تحقق آن دارند. در چنین وضعیتی، می‌توان کشور هلند را پیش‌قراول برنامه‌ریزی محیط زیست در مقیاس ملی قلمداد نمود. در سال ۱۹۸۸، نخستین گزارش وضعیت محیط زیست این کشور انتشار یافت. این گزارش، بسیار هشداردهنده بود و سران سیاسی کشور را وادار به واکنش نمود. در سال ۱۹۸۹، برنامه‌ی ملی سیاست‌های زیست محیطی تصویب گردید و در سال ۱۹۹۷، دومین برنامه‌ی ملی سیاست‌های زیست محیطی تدوین شد و به تصویب رسید که افق برنامه‌ریزی را در آن تا سال ۲۰۱۰ پوشش می‌دهد^۲. بدنبال آن می‌توان به کشورهای اتریش، سوئیس، آلمان و سوئد اشاره نمود که هر یک به شیوه‌ای در جهت هدایت فرایند توسعه‌ی ملی به سمت توسعه‌ی پایدار کوشش می‌کنند.

ایران نیز در شمار کشورهای امضاکننده‌ی دستور کار ۲۱ قرار دارد ولی در این زمینه، تاکنون اقدام زیادی صورت نگرفته است. اتریش هم از امضاکنندگان دستور کار ۲۱ است. طبق روشی که دولت اتریش پیش گرفته است: «برنامه‌ریزی برای توسعه‌ی پایدار مستلزم مشارکت همگانی است؛ از این رو، باید تمامی گروه‌ها در گفت‌وگوی متقابل، برنامه‌ریزی، اخذ تصمیم، عینیت بخشیدن و کنترل آنچه که صورت می‌گیرد، دخالت نمایند. شفافیتی که در نتیجه‌ی پیشبرد مشترک اقدامات و گفت‌وگوی متقابل میان دستگاه‌های اجرایی و مردم به دست می‌آید، موجب افزایش انگیزه و مسئولیت‌پذیری بیشتر می‌گردد^۳». کلیه‌ی مطالعات انجام شده در زمینه‌ی توسعه‌ی پایدار در پایگاه‌های مختلف اینترنتی قرار می‌گیرد و از این طریق، نه تنها هر شهروند اتریشی بلکه هر شخصی در هر نقطه‌ای از جهان می‌تواند اطلاعاتی درباره‌ی آنچه در اتریش می‌گذرد، دریافت کند. این وضعیت در کشورهای آلمان، سوئیس و هلند نیز وجود دارد.

در هر صورت تا آن‌جا که به موضوع توسعه‌ی ملی باز می‌گردد، باید در مورد کشورهای جهان

۱ - Bundesamt für RaumPlanung(2000): Nachhaltige kantonale Richtplanung, ORL-Institut, Fachbereich Landschafts- und Umweltplanung, ETH Zürich, p11.

۲ - A.Rüling/A.Volkery (1998): Umweltplanung nach Rio, Freie Unirersität Berlin, pp, 10-11, <http://www.fu-berlin.de/ffu>.

۳ - Bundesministerium für Land-und Forstwirtschaft, Umwelt und Wasserwirtschaft(2001):Österreichs Zukunft nachhaltig gestalten, Wien, pp.5-6.

سوم و به خصوص ایران - بعد از سپری نمودن چندین دهه رشد نامتوازن اقتصادی مبتنی بر فروش منبع غیرقابل تجدید نفت - بر این نکته تأکید شود که احتمالاً تنها راه توسعه‌ی ملی، تبعیت از الگوی توسعه‌ی پایدار است؛ توسعه‌ی پایدار در مفهوم واقعی آن، در ادامه در خصوص توسعه‌ی پایدار بحث خواهد شد. این بحث - برحسب ضرورت‌ها - بر محور کشورهای جهان سوم و تأکید بر وضعیت ایران تمرکز یافته است.

عوامل مؤثر بر شکل‌گیری توسعه‌ی پایدار

در شکل‌گیری اندیشه‌ی توسعه‌ی پایدار باید عوامل اجتماعی - اقتصادی و اکولوژیک - زیست محیطی را به طور مشترک دخیل دانست. دلیل این که در ادامه، عوامل ذکر شده به تفکیک مورد بررسی قرار گرفته‌اند، صرفاً تحلیل هر چه روشن‌تر صورت مسئله است.

الف) عوامل اجتماعی - اقتصادی: کشورهایی که از آن‌ها با عنوان‌هایی چون جهان سوم، در حال توسعه و یا کشورهای جنوب نام برده می‌شود و نیز طی سال‌های اخیر به برخی از آن‌ها کشورهای تازه صنعتی شده (عمدتاً کشورهای عضو اتحادیه‌ی جنوب شرقی آسیا یا ASEAN) گفته می‌شود، به رغم برخورداری از تفاوت‌های جغرافیایی، قومی، تاریخی و فرهنگی، دارای یک وجه مشترک هستند: تمامی این کشورها، به طور رسمی یا غیر رسمی، دوره‌ای را تحت سلطه‌ی قدرت‌های استعماری سپری نموده‌اند. این کشورها، به موازات کسب استقلال سیاسی - نه استقلال اقتصادی - نسبت به شرایط عقب‌مانده‌ی خود آگاهی بیشتری یافتند و در پی کسب این آگاهی، ضرورت‌هایی از وضعیت موجود و دست‌یابی به زندگی مطلوب را بیشتر درک کردند.

از همان مراحل نخستین، شرایط زیستی در کشورهای صنعتی به عنوان وضعیت مطلوب مورد توجه قرار گرفت و غرب صنعتی به کعبه‌ی آمال جهان سومیان بدل گردید. نظریه‌پردازان توسعه نیز به تحکیم مبانی نظری این طرز تفکر پرداختند و توسعه را فرآیندی تعریف نمودند که طی آن، یک جامعه‌ی سنتی با گذر از چند مرحله، به جامعه‌ی صنعتی تبدیل می‌شود. علی‌رغم این اندیشه، کشورهای جهان سوم طی دهه‌های متمادی، نه تنها منابع تجدیدپذیر و غیرقابل تجدید خود بلکه هویت ملی و خویشین خویش را نیز در راه دست‌یابی به توسعه از این طریق هزینه نمودند ولی هرگز به آنچه که در ذهن خود به عنوان زندگی در شرایط توسعه یافتگی مجسم نموده بودند، دست نیافتند. حال بینیم علت چه بود؟

در بدو امر، جهان سومی‌ها چنین می‌پنداشتند که کشورهای پیشرفته (از نظر فناوری) تنها از طریق افزایش تعداد واحدهای صنعتی خود - یعنی بدون استفاده از سرمایه‌های غارت شده از جهان

سوم، بدون تحولات کوچک و بزرگ در بخش کشاورزی، بدون تحولات و اصلاحات عمیق و گسترده در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و بدون تکیه بر تفکر منطقی، خرد برنامه‌ریزی، انضباط و وجدان کاری - به قدرت و رفاه ملی دست یافته‌اند؛ بدین ترتیب، مفهوم «توسعه» با مفهوم «رشد اقتصادی از طریق افزایش تعداد واحدهای صنعتی خریداری شده از کشورهای صنعتی» مترادف گردید. بر مبنای یک چنین تصویری از توسعه، قرار بود مراحل رشد اقتصادی، یکی بعد از دیگری پیموده شود و در مقطعی خاص - ولی نامعلوم - رشد اقتصادی و شکوفایی ملی به واقعیت گراید.

در طول دهه‌های پنجاه و شصت میلادی (سازمان ملل دهه‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ را دهه‌ی توسعه نامیده بود)، کشورهای جهان سوم هر آنچه را که در اختیار داشتند، به کار گرفتند تا به رشد صنعتی مورد نظرشان دست یابند و انگ عقب‌مانده بودن را از وجود خود بزدايند ولی نتیجه همواره منفی بود و با گذشت زمان بر میزان ناباوری نسبت به الگو، نحوه‌ی عملکرد و بازدهی برنامه‌های توسعه افزوده می‌شد. در طول این مدت، این کشورها نه تنها به خطوط مقدم توسعه راه نیافتند بلکه به تدریج بر شکاف موجود میان آنان و کشورهای صنعتی افزوده شد. این شکاف نه تنها در میان کشورهای صنعتی و جهان سوم بلکه در درون خود جهان سوم نیز شکلی اغراق آمیز پیدا کرد. تحت تأثیر برداشت قبلی درباره‌ی مفهوم توسعه، تفاوت‌های اقتصادی و اجتماعی در جهان سوم به مراتب بیشتر از دوران توسعه نیافتگی شدت یافته و گسل‌های اقتصادی عظیمی را به وجود آورد؛ پیدایش اقلیتی بسیار ثروتمند، مرفه، شبه مدرنیست و بی‌هویت که اصول و مبانی زندگی خود را از جوامع صنعتی به عاریت می‌گیرد، در مقابل اکثریتی تهی دست که حتی توان دستیابی به نیازهای اساسی زندگی خود را نیز ندارد، محصول تقلید سطحی و بی‌چون و چرا از الگوی توسعه‌ی غرب است.

بدین ترتیب اهداف توسعه‌ی ملی، یعنی رشد صنعتی، عدم وابستگی اقتصادی و افزایش قدرت ملی، هرگز تحقق نیافت. دلایل عدم توفیق جهان سوم در دستیابی به اهداف یاد شده، مختلف است و ما از این میان به چند علت اصلی اشاره می‌کنیم:

● شرایط سیاسی و اقتصادی جهان؛

● برون‌زایی فرآیند برنامه‌ریزی توسعه؛

● درک نادرست از مفهوم و محتوای صنعتی شدن و پیشرفت صنعتی.

قدرت‌های استعماری پیش از اعطای استقلال سیاسی به مستعمره‌ها، وضعیت خود را آن قدر تثبیت نموده بودند که دیگر برای حضور رسمی و آشکار آن‌ها در این سرزمین‌ها ضرورتی وجود نداشته باشد. در واقع، چون حضور رسمی در مستعمره‌ها مستلزم صرف هزینه‌های نظامی سنگین بود

استعمارگران می‌توانستند از طریق اعطای استقلال سیاسی به مستعمره‌ها، در انجام این هزینه‌ها صرفه‌جویی کنند. از طرفی، با وجود قشرهای اجتماعی وابسته به قدرت‌های استعماری – چه از نظر اقتصادی و چه از نظر فرهنگی و ذهنی – و مهم‌تر از همه، تسخیر روح و جسم مردم استعمار زده از طریق سلب اعتماد به نفس از آن‌ها و تهی‌سازی آنان از درون، در مستعمره‌ها حضور مستقیم قدرت‌های استعماری را به خودی خود غیر ضروری می‌نمود؛ به عبارتی، هنگام کسب استقلال سیاسی، وابستگی سرزمین‌های مستعمره به قدرت‌های استعماری شکلی ساختاری به خود گرفته بود؛ به همین دلیل، استقلال سیاسی ظاهری نمی‌توانست موجبات قطع وابستگی اقتصادی سرزمین‌های تازه استقلال یافته را فراهم آورد.

در مرحله‌ی بعدی می‌توان رقابت‌های موجود میان کشورهای سرمایه‌داری غرب از یک سو و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) را از سوی دیگر، بر سر تسلط بر منابع کشورهای جهان سوم، مورد توجه قرار داد. کشورهای غربی با پیشینه‌ای استعماری در کشورهایی که خود آن‌ها را به جهان سوم تبدیل کرده بودند، بیم آن داشتند که کشورهای مذکور در حوزه‌ی نفوذ اتحاد شوروی قرار گیرند و از این طریق برای ایشان دسترسی به منابع مورد نظر دشوار و حتی ناممکن گردد. از این رو، بر آن شدند – تا حد امکان – از نفوذ شوروی در مستعمره‌های سابق جلوگیری کنند. «در سال‌های ۱۹۵۰، زمانی که میزان کمک به کشورهای عقب‌مانده – در ابتدا بیشتر توسط ایالات متحده – افزایش یافته بود، این افزایش عمدتاً برای دامن زدن به جنگ سرد (رقابت شدید بین آمریکا و شوروی (سابق) در زمینه‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی و ... که تا فروپاشی شوروی ادامه داشت) بود. به دولت‌هایی که گمان می‌رفت در مقابل کمونیسم مقاومت کنند، نه تنها کمک‌های نظامی و کمک‌های حمایتی داده می‌شد بلکه کمک‌های عمرانی نیز اعطا می‌گشت. اقتصاددانان آن زمان به تهذیب قضیه پرداختند و گفتند که کمک‌های عمرانی جلوی آلوده شدن توده‌ها را به افکار کمونیستی می‌گیرد^۱». گونار میردال این گفته‌ی جان. اف. کندی را نقل می‌کند که «ما در این کشور – یعنی آمریکا – به علت سرنوشتی که بر ایمان به وجود آمده، و نه به انتخاب خودمان، محافظ دیوارهای آزادی دنیا شده‌ایم^۲». این توهم تاریخی در ذهن مدیران سیاسی ایالات متحده‌ی آمریکا شکلی ساختاری به خود گرفته و تا به امروز همچنان به قوت خود باقی مانده است. هر چند سیمای جغرافیای سیاسی جهان تغییرات غیر قابل انکاری را متحمل شده است ولی در اهداف استعمارگران سابق چندان تغییری به وجود نیامده است؛ هنوز سلطه بر منابع تجدیدپذیر و غیر قابل تجدید جهان سوم در زمره‌ی اهداف اصلی این

۱- گونار میردال (۱۳۵۵)؛ طراحی برای مبارزه با فقر جهانی، ترجمه‌ی بابک قدرت‌نما، انتشارات امیرکبیر، ص ۳۳۵.

۲- همان، ص ۳۳۰.

کشورها قرار دارد ولی جهت دستیابی به این هدف کشورهای اروپایی و ژاپن از روش‌های ملایم (گفت‌وگو و چانه‌زنی) و ایالات متحده از روش سخت (عمدتاً قدرت نظامی) استفاده می‌کنند.

– بنابر شواهد تاریخی بسیار، هدف کشورهای صنعتی از کمک کردن به جهان سوم، مسلماً افزایش کیفیت زندگی و دستیابی به استقلال معنوی و مادی این ملل نیست، بلکه این‌ها، مانند گذشته – البته در پوششی فریبنده‌تر از دوران استعمار – در صدد دستیابی هر چه سهل‌تر به منابع محیط زیست این سرزمین‌ها می‌باشند.

در چنین شرایطی نمی‌توان متوقع بود که الگو و مسیر توسعه‌ی انتخاب و طراحی شده توسط کشورهای سرمایه‌داری برای پیشرفت جهان سوم، به مقصدی جز تداوم پدیده‌ی توسعه نیافتگی، وابستگی و تعمیق فاصله میان توسعه یافتگان و توسعه نیافتگان، راه برد. انتقاد اصلی بر توسعه‌ی برون‌زا نیز از همین نقطه آغاز می‌شود. در الگوی توسعه‌ی برون‌زا، که همواره بر مبنای تقسیم کار استعماری و با توجه به نیازهای جهان سرمایه‌داری طراحی می‌شود، به ندرت به خواست‌های جمعیت نیازمند، مقدورات زیست محیطی و توان اکولوژیک سرزمین‌های مربوط توجه می‌گردد. هدف برنامه‌ریزی برون‌زا فراهم آوردن زمینه‌ی مناسب برای انتقال هر چه آسان‌تر سرمایه‌های جهان سوم به کشورهای صنعتی است. در چارچوب یک چنین الگوی توسعه‌ای تنها آن بخش از جهان سومی‌ها احساس توسعه یافتگی می‌کنند که، به نحوی از انحا در زد و بندهای اقتصادی با کشورهای صنعتی مشارکت داشته باشند.

از دیدگاه محیط زیست، در الگوی رشد اقتصادی از طریق صنعتی شدن به شیوه‌ی جهان سومی، نکته‌ی بسیار حساس دیگری نیز وجود دارد؛ این الگو نسبت به فعالیت‌های کشاورزی – از زراعت و باغداری گرفته تا دامداری، زنبورداری و ... – بی‌تفاوت است.

شاید بتوان به عنوان حساس‌ترین خصلت الگوهای رشد اقتصادی دهه‌ی پنجاه میلادی که در دهه‌های بعدی موجبات اعتراض گسترده به این شیوه از برنامه‌ریزی را فراهم آورد، به بی‌توجهی آن نسبت به نحوه‌ی توزیع ثروت و امکانات زیستی اشاره کرد. الگوی رشد اقتصادی، حتی اگر به اهداف مورد نظر خود نیز نایل آید، عمدتاً در پی ارتقای سطح درآمد ملی از طریق افزایش میزان تولید است. در نظریه‌های رشد، برخلاف نظریه‌های توسعه‌ی اقتصادی، موضوع نحوه‌ی توزیع ثروت اساساً موضوع بحث نیست. مهم‌تر این‌که کاربرد مفهوم درآمد ملی نیز در جهان سوم کاملاً گمراه‌کننده است؛ زیرا، این ملت نیست که از ثمرات آنچه که محصول رشد اقتصادی خوانده می‌شود، بهره‌مند می‌گردد، بلکه ثروت ایجاد شده عمدتاً از قبل بهره‌برداری از سرمایه‌های ملی حاصل می‌آید و تنها بین اقلیت برگزیده‌ی جامعه توزیع می‌شود یا به گردش درمی‌آید. تداوم همین روند است که در طول دهه‌های متمادی باعث

افزایش شکاف میان اقلیت مرفه و اکثریت فقیر در جهان سوم شده است. در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی مدعیان توسعه‌ی اقتصادی، الگوی رشد اقتصادی و صنعتی شدن جهان سوم را به باد انتقاد گرفتند و بر چند بُعدی بودن مقوله‌ی توسعه‌ی اقتصادی - برخلاف رشد اقتصادی - و به‌ویژه بر ابعاد اجتماعی و فرهنگی آن تأکید ورزیدند؛ برای مثال گفته می‌شد «اقتصاد توسعه علاوه بر این که به تخصیص کارآ و مؤثر منابع تولیدی کمیاب موجود و رشد مستمر آن در طول زمان می‌پردازد، با مکانیسم‌های اقتصادی، اجتماعی و نهادی - چه عمومی و چه خصوصی - که لازمه‌ی بهبود سریع و وسیع زندگی توده‌های فقیر، بی‌سواد و گرفتار سوء تغذیه است، سروکار دارد. اقتصاد و نظام اقتصادی - به‌ویژه در جهان سوم - باید از دیدگاه‌های بسیار وسیع‌تر، یعنی در چارچوب مجموعه‌ی نظام اجتماعی کشور، بررسی شود و ارتباط به هم وابسته‌ی عوامل به اصطلاح اقتصادی و غیراقتصادی را مدنظر قرار دهد».



شکل ۱- سیمای بارز از یک شهر جهان‌سومی که در آن بازتاب گسل اجتماعی به وضوح مشاهده می‌گردد.

۱- مایکل تودارو (۱۳۶۴)، توسعه‌ی اقتصادی جهان سوم، ترجمه‌ی غلامعلی فرجادی، وزارت برنامه و بودجه،

درست است که اقتصاددانان توسعه، در مقایسه با اسلاف رشد‌گرای خود، به جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی توسعه توجه بیشتری می‌کنند ولی این طرز تفکر نیز عاری از آثار منفی اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی نیست؛ زیرا:

● الگوی توسعه همچنان برون‌زا باقی می‌ماند؛

● اقتصاد و خصوصاً اقتصاد صنعتی همچنان به عنوان محور اصلی توسعه عمل می‌کند؛

● میان نظریه و الگوی توسعه‌ی مبتنی بر آن از یک سو و توان محیط زیست از سوی دیگر ارتباط برقرار نمی‌شود و واکنش این دو نسبت به یکدیگر از نظر دور می‌ماند؛

● زمانی که الگوهای توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به کشورهای جهان سوم راه می‌یابد، ابعاد اجتماعی و فرهنگی برنامه تنها شکلی دکوراتیو یا ظاهر فریب و بیشتر جهت زینت بخشیدن به سند برنامه مورد استفاده قرار می‌گیرند.

نکته‌ی اخیر در ایران شکلی سنتی یافته است و نه تنها در برنامه‌های توسعه‌ی ملی بلکه در برنامه‌ریزی در سایر سطوح نیز به وضوح قابل مشاهده است. اساساً دیدگاه‌های اقتصاد محور، نسبت به جنبه‌هایی از زندگی که دارای بار معنوی و ارزش اجتماعی - فرهنگی هستند و در عین حال در معادلات عرضه و تقاضا به سختی می‌گنجد، بی‌تفاوتی نشان می‌دهند. در نتیجه، کیفیت زندگی و تقاضاهای معنوی انسان، از آن‌جا که در اقتصاد کلاسیک به دشواری قابل تبدیل به ریال هستند، به ویژه از دیدگاه سوداگرانه، از هر گونه جایگاه بی‌بهره‌اند.

واقعیت این است که از خانم‌های جنگ جهانی دوم تاکنون هیچ کشور جهان‌سومی نتوانسته است با استفاده از الگوی رشد و توسعه‌ی طراحی شده توسط کشورهای توسعه یافته به استقلال اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و به همراه آن وضعیت توسعه‌یافتگی دست یابد. البته مدت‌ها سعی بر این بود تا تعدادی از کشورهای جنوب شرقی آسیا را که از طریق الگوی توسعه‌ی برون‌زا به رشد اقتصادی قابل توجهی دست یافته بودند، به عنوان الگوی موفق توسعه به رخ سایر کشورهای جهان سوم بکشند و از این طریق سایر کشورها را نیز به پیروی از مکتب نئولیبرالیستی و الگوی توسعه‌ی مورد نظر آن ترغیب نمایند ولی بحران اقتصادی سال ۱۹۹۷ در کشورهای جنوب شرقی آسیا که از تایلند آغاز گردید و سپس دامنه‌ی آن به کشورهای اندونزی، مالزی، فیلیپین و کره‌ی جنوبی گسترش یافت و در سال ۱۹۹۸ تحت تأثیر تشدید بحران، دامنه‌ی آن به روسیه، برزیل و مکزیک نیز کشیده شد^۱، به وضوح همان چیزی را آشکار ساخت که متخصصان توسعه و محیط زیست از سال‌ها پیش

۱ - L. Krüger (2001): Die Ursachen der Asienkrise; Vier Erklärungsansätze im Vergleich, advocacy@astm.

بر آن تأکید نموده بودند: «توسعه‌ی برون‌زا نمی‌تواند ضامن تداوم فرآیند توسعه در کشورهای جهان سوم باشد». اینیاسی زاکس، از متخصصان باسابقه و مجرب در زمینه‌ی توسعه و محیط زیست، کشورهای کره‌ی جنوبی و تایوان را، در شرایط اوج رونق اقتصادی، به‌عنوان دو کشور معرف الگوهای ضد توسعه‌ی پایدار معرفی کرد^۱. در خصوص چگونگی بروز بحران اقتصادی در آسیای جنوب شرقی، تقریباً تمامی تحلیل‌گران بر این باورند که خروج ناگهانی حجم عظیمی از سرمایه‌ی خارجی از این کشورها علت اصلی ظهور بحران بوده است و این، دقیقاً همان نکته‌ای است که قبلاً به‌عنوان یکی از خصلت‌های توسعه‌ی برون‌زا از آن یاد شد؛ یعنی، خارج بودن عوامل، اجزا و اهرم‌های توسعه از حوزه‌ی نفوذ ملی! در شرایطی که فرآیند توسعه بر مبنای سرمایه‌گذاری خارجی طراحی گردیده باشد، وقوع چنین رخدادهایی - در هر لحظه که صاحبان سرمایه اراده نمایند - نمی‌تواند دور از انتظار باشد و این به معنای ناپایداری مطلق فرآیند توسعه است.

ب) عوامل اکولوژیک - زیست‌محیطی: کاربرد الگوهای رشد و در مراحل بعدی توسعه‌ی پیشنهاد شده توسط کشورهای توسعه یافته که الگوهای عمدتاً سرمایه‌پر، انرژی‌پر و اسراف‌گر است، نه تنها موجبات پایداری اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جهان سوم را فراهم نیاورد و به آن چه در پندارها مرحله‌ی توسعه یافتگی خوانده می‌شد منتهی نگردد بلکه با سرعتی غیرقابل وصف تخریب طبیعت، تهی‌سازی منابع اکولوژیک و پایه و آلودگی محیط زیست را نیز برای جهان سوم به ارمغان آورد.

مسلماً، محیط زیست به هیچ‌وجه مخالف بهره‌برداری از منابع اکولوژیک و پایه در جهت تقویت فرآیند توسعه‌ی ملی نیست. واضح است که جهت‌دستی‌یابی به اهداف توسعه‌ی ملی، استفاده از این منابع لازم و ضروری است و مخالفت با این امر تحت لوای حفاظت از محیط زیست، تنها می‌تواند به نوعی خیال‌پردازی تعبیر شود ولی این موافقت نیز نمی‌تواند بدون هیچ‌گونه پیش‌شرطی صورت گیرد؛ پیش‌شرط‌هایی از قبیل این که:

● بهره‌برداری از منابع محیط زیست باید طبق ضوابط و معیارهای تعریف شده و معین به انجام رسد؛

● هدف از بهره‌برداری مشخص بوده و سودمندی اجتماعی آن، در کنار ارزیابی هزینه سودمندی اقتصادی ارزیابی شده و به اثبات رسیده باشد؛

● مشخص شود که بهره‌برداری از منابع توسط کدامین لایه‌ی اجتماعی صورت می‌گیرد و

۱- اینیاسی زاکس (۱۳۷۲)؛ استراتژی‌های انتقالی در قرن بیست و یکم، در نشریه طبیعت و منابع، مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، صص ۱۷-۴.

عایدات معنوی و مادی حاصل از آن نصیب کدامین لایه‌ی اجتماعی می‌شود؛

● بهره‌برداری واقعاً در جهت منافع ملی و در راستای توسعه‌ی ملی صورت گیرد.

تجربه‌ی کشورهای جهان سوم به وضوح نشان می‌دهد که تاکنون نسبت به پیش‌شرط‌های ذکر شده توجه چندانی به عمل نیامده است؛ نتیجه این که:

● منابع اکولوژیک و پایه رو به تهی شدن نهاده است؛

● نه تنها پدیده‌ی توسعه نیافتگی و مشکلات ناشی از آن مرتفع نگردیده بلکه مسئله‌ای دیگر نیز تحت عنوان آلودگی و تخریب محیط زیست بر دیگر مسائل موجود افزوده شده است.

در تحلیل نهایی چنین به نظر می‌رسد که مجموعه فعالیت‌هایی که قرار بود به توسعه‌ی جهان سوم منتهی گردد، تنها به توسعه‌ی باز هم بیشتر کشورهای صنعتی انجامیده است. کشورهای صنعتی از قبیل استفاده یا سوء استفاده از منابع جهان سوم، علاوه بر افزایش سطح رفاه، آسایش و قدرت ملی خود، توان خود را نیز جهت سلطه‌ی بیشتر بر جهان سوم افزایش داده‌اند.

واضح است که تحت چنین شرایطی انسان جهان سومی به ناچار، به بازنگری آنچه تا کنون تحت عناوین رشد اقتصادی و سپس توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به وقوع پیوسته مبادرت کند و درباره‌ی روش‌های معقول‌تر و منطقی‌تر بهره‌برداری از منابع محیط زیست - محیط زیست در مفهوم جامع آن - به چاره‌اندیشی پردازد. قدر مسلم این که، در وضعیت موجود، اعتماد و اطمینان نسبت به الگوهای متعارف توسعه از میان رفته است و ادامه‌ی راه گذشته تنها می‌تواند به افزایش گسل اجتماعی - اقتصادی و تباهی باز هم بیشتر محیط زیست منتهی گردد. در شرایطی که «جهانی شدن» رخدادی غیرقابل اجتناب می‌نماید، برای کشورهای جهان سوم تنها راه انتخاب یکی از این دو گزینه است:

۱- خود را به امواج جهانی شدن بسپارند و منتظر بمانند تا سرنوشت یا بخت و اقبال آینده‌شان را رقم زند که البته این رویه، از آن‌جا که نمی‌تواند هیچ تصویر مشخصی از آینده ترسیم نماید، به خودی خود از هم اکنون مردود است.

۲- تصویری مشخص از آینده برای خود ترسیم نمایند و سپس در جهت رسیدن به تصویر ترسیم شده، به طراحی استراتژی‌ها، سیاست‌ها و برنامه‌های کوتاه تا بلند مدت پردازند. بدیهی است که این روش، حتی در شرایط جهانی شدن نیز با توجه به این که مدیران توسعه می‌دانند که به کدام سمت حرکت می‌کنند، می‌تواند از کارایی تام و تمامی برخوردار باشد. نکته‌ی مهم در این‌جا، توافق ملی درباره‌ی تصویر ترسیم شده از آینده و نیز پای‌بندی مدیران توسعه نسبت به اقدامات طراحی شده است.

در چنین چارچوب مشخصی می‌توان بدون آن که به منابع محیط زیست آسیب غیر قابل جبرانی وارد شود، منابع مذکور را در راستای توسعه‌ی ملی مورد بهره‌برداری قرار داد و از آن‌جا که درباره‌ی سیمای آینده‌ی سرزمین و وضعیت مطلوب توافق ملی حاصل آمده است، جامعه نیز در بهره‌برداری از منابع، رعایت معیارهای تعریف شده را خواهد نمود. در غیر این صورت، روند گذشته همراه با تخریب و اُفت کیفیت منابع محیط زیست همچنان ادامه خواهد یافت.

به‌طور کلی، منابع اکولوژیک و پایه را به دو گروه، منابع تجدید پذیر و منابع تجدیدناپذیر، طبقه‌بندی می‌کنند. عنوان منابع تجدید پذیر، عنوانی گمراه کننده است؛ زیرا، به ما نمی‌گوید که منابع مذکور تنها در صورت بهره‌برداری به میزان تولید سالانه، قابلیت تجدیدپذیری خود را حفظ می‌نمایند. در غیر این صورت، منابع تجدید پذیر به منابع غیر قابل تجدید مبدل می‌شوند.

وضعیت منابع تجدیدناپذیر - خصوصاً ذخایر نفتی - بسیار حساس است. منابع تجدیدناپذیر - همان گونه که از عنوان آن برمی‌آید - در صورت بهره‌برداری و استفاده از آن‌ها هرگز بازسازی نشده و به همین علت برای همیشه از دسترس خارج می‌شوند. این دیدگاه که منابع تجدیدناپذیر را به‌جای سرمایه، درآمد می‌انگارد، چیزی جز یک اشتباه محاسباتی فاحش - که ناشی از درک نادرست ماهیت منابع غیر قابل تجدید است - نبوده و تاکنون بیش‌ترین آسیب را به این منابع وارد آورده است. طرز تلقی مذکور باعث کاهش طول عمر - مدت بهره‌برداری - منابع تجدیدناپذیر و به ویژه، نفت گردیده است و هرگاه این طرز تفکر همچنان تداوم یابد، ذخیره‌ی گاز کشور نیز به همان سرنوشت ذخایر نفتی گرفتار خواهد شد.

در جهان سوم، منابع اکولوژیک و پایه از دو سو تحت فشار قرار دارند :

۱- بهره‌برداری از منابع به‌منظور صادرات،

۲- بهره‌برداری از منابع برای رفع نیازهای داخلی.

در تقسیم کار استعماری وظیفه‌ی تولید منابع پایه - خصوصاً انرژی و فلزات - برعهده‌ی کشورهای جهان سوم گذارده شده است و کشورهای جهان سوم نیز - خواسته یا ناخواسته - این وظیفه را پذیرفته و براساس آن به سرمایه‌زدایی از طبیعت سرزمین خود کمر بسته‌اند. در این راه، هر کشوری می‌کوشد تا مقدار بیشتری از منابع خود را صادر نماید بدون آن‌که از تهی شدن منابع، نابودی امکانات و سرمایه‌ی لازم جهت ادامه‌ی حیات نسل‌های آینده و نیز لطمه‌زدن به سایر کشورهای جهان سوم به خود نگرانی راه دهد.

در حقیقت، استخراج و بهره‌برداری از منابع تجدیدناپذیر جهان سوم، بیش از آن‌که به جهان سومی‌ها کمک کرده باشد، به مدد رونق اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری غرب شتافته است. اقتصاد

کشورهای صنعتی عموماً بر مبنای تلفیقی از منابع صنعتی غیر قابل تجدید و کاربرد انرژی‌های غیر قابل تجدید شکل گرفته است. جهت تلفیق این دو عامل از ماشین‌آلات مختلف، که عموماً با استفاده از منابع غیر قابل تجدید ساخته شده‌اند، کمک گرفته می‌شود. در کشورهای صنعتی، کاهش سرمایه‌های اکولوژیک بومی و سپس مصرف سرمایه‌های اکولوژیک دیگر سرزمین‌ها به افزایش تولید ملی و به موازات آن سرمایه‌ی ملی انجامید، حال آن‌که در جهان سوم چنین اتفاقی روی نداد. در کشورهای جهان سوم، درآمد حاصل از فروش منابع اکولوژیک و پایه، عموماً نصیب اقلیت مرفه جامعه گردید و اینان نیز سرمایه‌ی به دست آمده را، جهت انطباق سطح زندگی خود با مرفه‌ترین لایه‌های اجتماعی کشورهای توسعه یافته به کار گرفتند.

پرواضح است که اقتصاد ایران به شدت به نفت وابسته است. از آن‌جا که قیمت نفت توسط بازار جهانی تعیین می‌شود، شرایط اقتصادی ایران، از جمله از طریق نفت، به تابعی از شرایط اقتصادی-سیاسی حاکم بر بازار جهانی نفت تبدیل شده است. در حقیقت، عامل نفت را می‌باید به عنوان مهم‌ترین عامل در توسعه‌ی برون‌زا و نیز ناپایداری فرایند توسعه‌ی ایران به حساب آورد.

در مورد منابع تجدیدناپذیر، اقتصاددانان ادعا می‌کنند که به موازات کاهش ذخایر، قیمت منبع تجدیدناپذیر رو به افزایش می‌گذارد. در این زمینه، اقتصاددانان - خواسته یا ناخواسته - از کنار این واقعیت، که از طریق ترفندهای اقتصادی و سیاسی نه تنها می‌توان از افزایش قیمت‌ها جلوگیری کرد بلکه باعث کاهش قیمت نیز شد، با سکوت می‌گذرند. این بی‌توجهی در مورد سایر منابع غیر قابل تجدید نیز مصداق یافته است و به همین دلیل، اکثر کشورهای جهان سومی صادرکننده‌ی منابع اکولوژیک و پایه در دام همین ترفندهای اقتصادی و سیاسی گرفتار آمده‌اند. کشورهای جهان سوم زیر بار دیون خارجی تحمیلی از طریق توسعه‌ی برون‌زا و انتخاب الگوی زیستی که در تعارض با توان اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سرزمین قرار دارد، تنها راه‌هایی از وضعیت موجود را تخلیه‌ی منابع اکولوژیک و پایه می‌دانند و به استخراج و صادرات بی‌محابای این منابع مبادرت می‌ورزند. طبق اصلی شناخته شده، افزایش صادرات به افزایش عرضه منتهی می‌شود و افزایش عرضه کاهش قیمت‌ها را به همراه می‌آورد. در این حالت، کاهش قیمت نه به توقف یا کاهش صادرات بلکه برخلاف آن، به افزایش بیشتر صادرات جهت کسب درآمد بیشتر می‌انجامد و این دور باطل همچنان ادامه می‌یابد.

در ضمن، باید توجه داشت که شکل و ساختار اقتصاد کشورهای صنعتی به سرعت در حال تغییر است و به همین سبب، در آینده تقاضا برای تعداد کثیری از منابع کاهش می‌یابد. مهم‌ترین تغییرات مذکور را که بعضی به وقوع پیوسته و بعضی به وقوع خواهد پیوست می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

● کشورهای صنعتی از صنایع سنگین و مصرف‌کننده‌ی مواد پایه روی می‌گردانند و به سمت توسعه‌ی خدمات و فناوری پیشرفته حرکت می‌کنند. در این راه - باز هم تحت‌عنوان کمک به جهان سوم - صنایع پایه و آلوده‌کننده‌ی خود را به کشورهای جهان سوم انتقال می‌دهند و جهان سومی‌ها نیز مثل همیشه از این قبیل جابه‌جایی‌ها استقبال می‌کنند؛

● بازیافت فلزات به‌ویژه طلا، نقره و گروه پلاتین (پلاتین، پالادیوم، رودیوم، روتن، ایریدیوم و اسمیوم) باعث کاهش تقاضا در خصوص این مواد گردیده است.

● مواد جدید - مانند انواع پلاستیک و سرامیک - با مواد سنتی وارد رقابت شده‌اند؛ برای مثال، در اکثر زمینه‌ها فایبرگلاس و پلی‌وینیل کلراید جایگزین مس می‌شود.

● سرانجام کشورهای صنعتی تقریباً کلیه‌ی زیرساخت‌های اساسی خود را بنا نهاده‌اند و بدین سبب، به مواد پایه نیاز چندانی ندارند^۱.

بنا بر آنچه گفته شد، کشورهای جهان سومی صادرکننده‌ی مواد پایه باید منتظر کاهش شدید تقاضا برای این گروه از مواد باشند. این‌ها در شرایطی اتفاق می‌افتد که دیون خارجی کشورهای جهان سوم به طور منظم رو به افزایش نهاده و بنیه‌ی مالی آن‌ها آن قدر ضعیف شده است که حتی از احیای طبیعت تخریب شده‌ی سرزمین خود نیز عاجزند.

وضعیت در مورد منابع تجدیدپذیر نیز چندان امیدبخش نیست. امروزه، سازمان‌های بین‌المللی و مسئولان برخی کشورهای توسعه یافته در مورد نابودی گونه‌های گیاهی و جانوری در کشورهای جهان سوم و به‌ویژه جنگل‌های استوایی، ابراز نگرانی می‌کنند ولی همین مسئولان صحبتی از بهره‌برداران اصلی از جنگل‌های استوایی که عموماً شرکت‌های ژاپنی، اروپایی و آمریکایی هستند به میان نمی‌آورند؛ از این رو، همواره ابری تیره از عدم صداقت بر این قبیل مباحث سایه افکنده است.

البته واضح است که تخریب طبیعت تنها توسط شرکت‌های خارجی انجام نمی‌گیرد. قبلاً به این نکته اشاره گردید که در الگوی توسعه با تأکید بر رشد صنعتی، نسبت به فعالیت‌های کشاورزی توجه چندانی به عمل نمی‌آید و بخش کشاورزی بیش و کم به حال خود رها می‌شود. در نتیجه، افزایش تولید محصولات غذایی مورد نیاز جامعه، به عوض سرمایه‌گذاری معنوی و مادی در بخش کشاورزی، ارتقای سطح دانش فنی نیروی انسانی این بخش و کوشش در جهت افزایش بازدهی محصول در واحد سطح، از طریق گسترش سطح زیرکشت صورت می‌گیرد. این افزایش سطح زیر کشت تنها به‌بهای تخریب جنگل‌ها و مراتع و تبدیل اراضی به‌دست آمده به اراضی کشاورزی به انجام می‌رسد.

۱ - Worldwatch Institute Report: Zur Lage der Welt 1992, Fischer Verlag, pp.142-143.



شکل ۲- گسترش روستا و اراضی کشاورزی در محدوده‌ی جنگل‌های خزری

بنابراین، بخشی از تخریب رویش طبیعی سرزمین نیز به دلیل گسترش روستاها و سطوح زیرکشت محصولات کشاورزی صورت گرفته است. البته نباید فراموش شود که احداث شهرک‌های تفریحی، ویلاسازی‌ها و گسترش افقی شهرها نیز نقشی اساسی در تخریب اکوسیستم‌های جنگلی شمال البرز ایفا نموده‌اند.

شیوه‌ی بهره‌برداری از منابع آبیان را نیز - که از منابع تجدیدپذیر به شمار می‌روند - باید به عنوان نمونه‌ی دیگری از عدم سازگاری الگوهای اقتصادی به کار گرفته شده در بهره‌برداری از منابع اکولوژیک به شمار آورد. در مقیاس جهانی، بهره‌برداری از منابع آبیان دریایی تا سال ۱۹۸۹ روندی صعودی داشته است. ولی از آن پس، به دلیل بهره‌برداری مفرط از این منابع، مقدار صید رو به کاهش نهاد^۱. در مباحث گذشته، در مورد وضعیت بحرانی اکوسیستم‌های آبی ایران اشاراتی به عمل آمد. حال با توجه به وضعیت بحرانی تاسماهیان دریای خزر، به یادآوری برخی نکات حساس می‌پردازیم.

۱- لستر براون و همکاران (۱۳۷۴)؛ علائم حیاتی کره‌ی زمین، ترجمه‌ی حمید طراوتی، انتشارات جهاد دانشگاهی

مشهد، صص ۴۷-۴۵.

برای مطالعه‌ی بیشتر

پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دریای خزر توسط ایران و شوروی بالمناصفه مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. در آن زمان نیز مثل امروز، ذخایر ماهیان خاویاری دریای خزر دچار آن‌چنان آسیبی شده بود که ادامه‌ی بهره‌برداری از این ذخایر ارزشمند تنها از طریق تکثیر مصنوعی ماهیان و سپس رهاسازی آن‌ها در رودخانه‌های منتهی به دریای خزر میسر بود. بدیهی است که این کار نیازمند صرف هزینه بود؛ از هزینه‌ی احداث تأسیسات پرورش ماهیان گرفته تا هزینه‌ی نیروی انسانی ماهر. این هزینه‌ها را در حقیقت باید تاوان بهره‌برداری ناپایدار از تاسماهیان با هزینه‌ی زیست‌محیطی دانست که می‌باید بابت بهره‌برداری ناپایدار از منابع پرداخت می‌شد.

امروز، آن وضعیت بسیار بدتر شده است. نابسامانی و فقر حاکم بر جمهوری‌های تازه تولد یافته موجب وارد آمدن فشار هرچه بیشتر بر دریا و در نتیجه، کاهش ذخایر ماهیان دریا شده است. مثلاً در حالی که در سال ۱۹۷۷، در دریای خزر مقدار صید ماهیان خاویاری به ۲۷۴۰۰ تن می‌رسید، در سال ۱۹۹۲ این مقدار تا سطح ۸۹۰۰ تن کاهش یافت^۱. بدتر این که، با آگاهی از چنین شرایطی، در همان سال، وزیر شیلات جمهوری آذربایجان اعلام می‌دارد: «آذربایجان که در طول حاکمیت شوروی اجازه نداشت بیش از ۴ تن از این محصول را از دریا صید کند، تصمیم دارد امسال حدود ۱۰۰ تن ماهی خاویاری صید نماید که بخش عمده‌ی آن روانه‌ی بازارهای ایالات متحده می‌شود»^۲. در وضعیت موجود، کشورهای حاشیه‌ی دریای خزر ماهیان خاویاری را به‌عنوان منبع درآمد ارزی تلقی نموده و بر این مبنا، هریک از این کشورها می‌کوشند تا سهم بیشتری را از دریا برداشت نمایند. نکته‌ی قابل توجه این که، در این جا احتمال خطر انقراض ماهیان خاویاری نه به خاطر رفع نیازهای داخلی، که صرفاً جهت هرچه رنگین‌تر نمودن سفره‌ی خود به خود رنگین جوامع مرفه غربی، به جان خریده می‌شود. ماجرای ماهیان خاویاری به وضوح نشان می‌دهد که چگونه یک گونه‌ی ارزشمند جانوری، با تاریخی ۲۵۰ میلیون ساله، می‌تواند قربانی روش‌های مدیریتی ناکارآمد شده و به ناگاه از صحنه‌ی طبیعت حذف شود.

۱- آ. د. ولانشکو (۱۳۷۳)؛ وضعیت کنونی ذخایر ماهیان خاویاری دریای خزر و لزوم حفاظت از آن‌ها، نشریه‌ی آذربایجان، شماره‌ی ۷، صص ۴۱-۴۴.

۲- سانی افرون (۱۳۷۲)؛ بحران خاویار دریای خزر، ترجمه‌ی مجید خدیوی نیا، نشریه‌ی آذربایجان، شماره‌ی ۳۷، صص ۴-۷.

در ارتباط با منابع تجدیدپذیر، آنچه در عمل اتفاق افتاده است، نشان‌دهنده‌ی فقدان درک صحیح اقتصاد سنتی از مفهوم تجدیدپذیری منابع است؛ زیرا، اگر چنین نبود، بهره‌برداری از منابع تابع اصل عرضه و تقاضا نمی‌شد. در عین حال، امکان سوء نیت و نیز سوء استفاده از وضعیت نابسامان جهان سوم توسط کشورهای توسعه یافته، با آگاهی از این واقعیت که کشورهای جهان سوم نیاز به صادرات منابع محیط زیست خود دارند، چندان دور از ذهن نیست. شرکت‌های ژاپنی، اروپایی و آمریکایی - یعنی دقیقاً همان مللی که مایلند به جهان سوم درس حفاظت از محیط زیست بیاموزند - زمانی که جهت بهره‌برداری از جنگل‌های استوایی راهی این یا آن کشور می‌شوند، نسبت به عواقب اکولوژیک اقدامات خود به خوبی آگاهند. همان دولت‌هایی که توانستند شکار فیل را در کشورهای آفریقایی ممنوع نمایند، هرگز نتوانستند صید نهنگ را توسط دولت ژاپن متوقف سازند؛ آیا در این جا می‌توان مدعی شد که دولت ژاپن هنوز خطر انقراض نهنگ را درک نکرده است؟

شرکت‌های خارجی جهت بهره‌برداری از جنگل‌های جهان سوم، بنا بر نوع فعالیت‌های خود، همواره در پی انتخاب گونه‌های گیاهی مرغوب و ارزشمند هستند؛ در نتیجه، گونه‌های مرغوب به تدریج از بین می‌رود و عرصه برای گسترش گونه‌های نامرغوب آزاد می‌شود. این امر نه تنها باعث اُفت کیفیت اجتماع گیاهی جنگل می‌شود بلکه در نهایت، کل اجتماع زیستی جنگل را نیز دگرگون می‌سازد. این اتفاق در جنگل‌های شمال ایران نیز روی داده است. در قرن هیجدهم، تجار یونانی و انگلیسی عمدتاً درختان شمشاد جنگل‌های شمال ایران را مورد بهره‌برداری قرار دادند و از این طریق، اجتماع‌های شمشاد را به نابودی کشیدند. لازم به ذکر است که چوب شمشاد، به دلیل استحکام زیاد، در آن دوران در ساخت ماشین‌آلات نساجی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در مراحل بعدی، گونه‌های مرغوب آزاد، بلوط و گردو برداشت شدند و به انگلیس انتقال یافتند. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم روس‌ها به جنگل‌های شمال ایران به عنوان تنها ذخیره‌ی مطمئن برای تهیه‌ی چوب نجاری، تهیه‌ی تراورس، هیزم برای ذوب فلزات و ... می‌نگریستند و در هر نقطه‌ای که درخت مورد نظر خود را می‌یافتند، آن را قطع می‌کردند.

گذشته از شیوه‌های استعماری استفاده از منابع اکولوژیک، در دوران بعد از استعمار نیز نهادهای مسئول مدیریت جنگل‌ها هرگز نتوانستند به شیوه‌ای پایدار از این منابع بهره‌برداری نمایند. لازم به ذکر است که روش‌های بهره‌برداری پایدار از جنگل‌ها دارای سابقه‌ای بیش از یک قرن بوده و این روش‌ها، بر مبنای مدارک معتبر علمی، حداقل از حدود ۶۰ سال پیش در ایران کاملاً شناخته شده بوده‌اند.

در مجموع باید اذعان داشت که تولید محصول در اکوسیستم‌های طبیعی به مراتب پیچیده‌تر از

تولید در یک کارخانه‌ی سیمان یا فولاد و مانند آن است. درک روش تولید در اکوسیستم‌ها نیازمند دیدگاهی همه‌سو نگر است و به همین دلیل، هرگاه در بهره‌برداری از اکوسیستم‌ها تنها از دیدگاه تک‌بعدی عرضه و تقاضا و معیارهای بازار استفاده شود، نتیجه نمی‌تواند چیزی جز تخریب منابع، یا به عبارت دقیق‌تر، سرمایه‌زدایی از طبیعت باشد.

تهی شدن منابع از یک سو و تخریب طبیعت و آلودگی محیط زیست از سوی دیگر، حاصل پذیرش الگوی توسعه‌ی برون‌زا و پذیرش نقش صادرکننده‌ی مواد خام از سوی کشورهای جهان سوم است. حتی شاید بتوان موضوع تخریب، تهی شدن و نابودی منابع اکولوژیک و پایه را برای آینده‌ی نزدیک چندان حاد به شمار نیاورد ولی از کنار این پرسش‌ها نمی‌توان به سادگی گذشت که: آیا اصولاً می‌توان منابع اکولوژیک و پایه را به شیوه‌ای که تاکنون کشورهای صنعتی مورد استفاده قرار داده‌اند، مورد بهره‌برداری قرار داد؟ آیا جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم و زیست‌کره‌ی زمین می‌تواند، بدون آن‌که واکنش شدیدی از خود نشان دهد، فشارهای وارده را تحمل نماید و تعادل طبیعی و به همراه آن، بنیادهای حیاتی خود را از دست ندهد؟ در گذشته‌ای نه چندان دور، دادن پاسخ قاطع به پرسش‌های مطرح شده دشوار می‌نمود ولی امروز با قاطعیت تمام می‌توان به آن پاسخ منفی داد؛ فرسایش لایه‌ی اوزن، افزایش دمای اتمسفر، تغییرات شدید اقلیمی، پیش‌روی آب دریاها به سمت خشکی، طغیان رودخانه‌ها، نزول باران‌های اسیدی و پی‌آمدهای اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی ناشی از این همه، به وضوح نشان‌دهنده‌ی این واقعیت آشکار است که، بیوسفر زمین دیگر توان پذیرش فشارهای ناشی از الگوهای اقتصادی ناسازگار با قوانین طبیعی را ندارد.

در گذشته، آلودگی‌های محیط زیست، به دلیل محدودیت وسعت فعالیت‌ها، جنبه‌ای محلی داشت و سال‌ها طول کشید تا آلودگی‌های محیط زیست مقیاسی منطقه‌ای بیابند. ولی امروزه این آلودگی‌ها ابعادی جهانی یافته و درعین حال عاملان و مسئولان این وضعیت همچنان به راه خود ادامه می‌دهند و دیگران را نیز به پیروی از آن ترغیب می‌نمایند؛ راهی که برای جهان سوم نمی‌تواند چیزی جز فقر و تباهی بیشتر به همراه آورد.

به هر حال تا درک این مطلب که علت بنیادی مشکلات زیست‌محیطی را باید در الگوی توسعه‌ی ناسازگار با محیط زیست و خصوصاً طرز تفکر اقتصادی حاکم بر آن جست‌وجو کرد، مدتی طولانی سپری گردید. در واقع هرگاه پرسش‌هایی از این قبیل مطرح گردد که:

- انسان با چه انگیزه و هدفی از منابع محیط زیست بهره‌برداری می‌کند؟
- چرا انسان به طور مستمر به افزایش بازدهی فنون و تجهیزات بهره‌برداری از منابع زمین

مبادرت می کند؟

● چه نیرویی و با چه انگیزه‌ای جامعه را به سمت مصرف بیشتر و بی‌قیدی فزاینده نسبت به سرنوشت کره‌ی خاکی و نسل‌های آینده پیش می‌راند؟ مگر ما آخرین نسلی هستیم که قرار است بر این کره مسکون و در این سرزمین زندگی کند؟

● در پشت انبوهی از کالاهای غیرضروری و بمباران روح و ذهن جامعه توسط تبلیغات گسترده و شوم، چه تفکری و با چه منظوری مخفی شده است؟

و بسیاری دیگر از این قبیل پرسش‌ها، پاسخ مسئله به خودی خود آشکار می‌شود. واضح است که سازمان فضایی هر سرزمین، تحت تأثیر الگوی توسعه‌ی حاکم بر همان سرزمین شکل می‌گیرد. حال، این الگوی توسعه می‌تواند با توجه کامل به امکانات و محدودیت‌های سرزمین شکل بگیرد، سراسر سرزمین را پوشش دهد و به شکوفایی قابلیت‌های معنوی و مادی آن دامن زند، و یا برعکس چون آوار بر سر جامعه و محیط‌های طبیعی و انسان ساخت - که ادامه‌ی بقا و زندگی جامعه به کارکرد سالم آن‌ها بستگی دارد - فرود بیاید، زندگی اکثریتی را به تباهی بکشد و اقلیتی را نونوار سازد.

در دهه‌ی شصت میلادی، دو جریان کمابیش همزمان به روند تکامل اندیشه‌ی توسعه‌ی زیست‌محیطی شتاب بخشید:

۱- تحقیقات زیست‌محیطی که در زمینه‌های مختلف به انجام رسیده و نتایج آن انتشار یافته بود، به تدریج در کنار یکدیگر قرار گرفت و با یکدیگر مرتبط گردید؛ از این طریق - شاید برای اولین بار - امکان مشاهده، بررسی و تشخیص روابط متقابل تعداد کثیری از مسائل زیست‌محیطی به‌طور همزمان میسر گردید.

۲- انتقاد جامعه‌شناسان و اقتصاددانان توسعه‌گرا نسبت به الگوهای رشد اقتصادی رشدگرا فزونی گرفت و این حرکت - با توجه به این که در آن دوران هنوز دانش اقتصاد زیست‌محیطی شکل نگرفته بود - به کمک متفکران محیط زیست شتافت و به شکل‌گیری اندیشه‌ی توسعه‌ی زیست‌محیطی سرعت بخشید.

واقعیت این است که شکل‌گیری و قوام یافتن اندیشه و الگوی توسعه‌ی حاکم بر کشورهای صنعتی محصول عصر انقلاب صنعتی اروپاست؛ یعنی عصری که جوامع گام نهاده در راه صنعتی شدن هنوز طعم تلخ گرسنگی و فقر را فراموش نکرده بودند؛ به همین دلیل، این، الگویی است حریص، تجاوزگر و سلطه‌جو. هر یک از موارد زیر را می‌توان شاهدی برای این مدعا به حساب آورد:

● طبق برآوردها از هر ۱۰۰۰ دانشمند جهان، تعداد ۲۰۰ نفر در طرح‌های پژوهشی نظامی

مشغول به کارند.

● از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۶ بیش از ۱۲۰ کشمکش مسلحانه در جهان سوم روی داده است و کمابیش هیچ کدام از آن‌ها را نمی‌توان از دخالت خارجی بری دانست.^۱

● هزینه‌ی نظامی یک نیمروز جهان، برای تأمین اعتبار مورد نیاز برنامه‌ی مبارزه با مالاریای سازمان جهانی بهداشت کفایت می‌کند.

● با پولی که صرف تولید یک تانک می‌شود، می‌توان کیفیت ذخیره‌سازی ۱۰۰ هزار تن برنج را بهبود بخشید و از این راه از ضایع شدن ۴۰۰۰ تن برنج در سال، یا غذای ۸ میلیون نفر، پیش‌گیری کرد یا با آن برای ۳۰ هزار کودک حدود ۱۰۰۰ کلاس درس بنا کرد.

● با هزینه‌ی تولید یک هواپیمای جنگی، می‌توان حدود ۴۰۰۰۰ داروخانه‌ی روستایی برپا کرد.
● هزینه‌ی تولید یک زیردریایی هسته‌ای برابر است با مجموعه‌ی بودجه‌های آموزشی ۲۳ کشور رو به رشد با ۱۶۰ میلیون کودک که در سنین مدرسه رفتن هستند.^۲

بعد از جنگ جهانی دوم، کشورهای صنعتی در رفاه، آسایش و امنیت کامل به سر برده و می‌برند ولی هنوز نتوانسته‌اند عناصر حرص، تجاوز و سلطه را از بینش اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و در نتیجه، الگوی توسعه‌ی خود حذف نمایند. البته اگر این طرز تفکر مخرب و الگوی توسعه‌ی مبتنی بر آن در محدوده‌ی مرزهای سیاسی کشورهای صنعتی محصور می‌ماند، جهان سومی‌ها در این مورد نیازی به ابراز نگرانی نداشتند ولی متأسفانه، وضعیت چنین نیست!

کشورهای صنعتی، چه در گذشته از طریق استعمار خشن و چه در حال حاضر از طریق استعمار اقتصادی و سلطه‌ی به اصطلاح ملایم، همواره بخش نه‌چندان اندکی از بار توسعه‌ی خود را بر دوش جهان سومی‌ها انداخته‌اند. درضمن، این نکته را نیز نباید فراموش کرد که در نهایت، همین الگوهای توسعه است که یا بر جهان سوم تحمیل شده یا توسط رهبران جهان سوم با رضا و رغبت پذیرفته شده است؛ از این رو، نقد الگوی توسعه‌ی مورد نظر کشورهای صنعتی، برای جهان سومی‌ها نیز نمی‌تواند چندان بی‌اهمیت باشد.

امروزه، عدم کارایی، فرسودگی و نابهنگامی طرز تفکر اقتصادی حاکم بر الگوی توسعه‌ی کشورهای صنعتی، نه تنها از سوی متفکران محیط زیست بلکه توسط سایر اندیشمندان و حتی سیاستمداران کشورهای توسعه یافته مورد انتقاد شدید قرار دارد. گزارش‌های جامعی که هر ساله

۱- ویلی برانت (۱۳۶۵)؛ جهان مسلح، جهان گرسنه، ترجمه‌ی هرمز همایون‌پور، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، صص ۱۰۰-۵۳.

۲- همان، صص ۹۳-۹۲.

هیئت مشاوران دولت آلمان در زمینه‌ی محیط زیست، تحت عنوان جهان در حال گذار^۱، ارائه می‌نماید، سراسر حاکی از هشدارهای جدی است. هیئت مشاوران می‌کوشد از این طریق نه تنها به تشریح مسائل مبرم روز بپردازد بلکه بر طرز تفکر دولت نیز تأثیر بگذارد و از آن‌جا که گزارش‌های مذکور در دسترس کلیه‌ی علاقه‌مندان قرار دارد، به افزایش سطح دانش اجتماعی نیز کمک می‌نماید. شاید امروز دولت مردان اروپا دریافته‌اند که در قرن بیست و یکم نمی‌توانند با طرز تفکری که در قرون هجدهم و نوزدهم پایه‌گذاری شده و بنای فلسفه‌ی سیاسی اروپا بر آن نهاده شده است، مدیریت نمایند. قرن بیستم شاهدی آشکار برای اثبات ناکارآمدی این طرز تفکر بود. مسائل زیست محیطی کنونی از چنان عمق و دامنه‌ای برخوردار است که تا یکی دو قرن پیش، حتی احتمال ظهور چنین وضعیتی به ذهن معماران فکری آن دوران خطور نمی‌کرد. نتیجه این‌که، مسائل زیست محیطی در این بنای فکری اساساً فاقد هرگونه جایگاه بوده است؛ حال زمان آن رسیده است که این خلأ فکری – فلسفی به طریقی پر شود و به نظر می‌رسد که برخی کشورهای اروپایی ضرورت پر کردن این خلأ را بسیار جدی گرفته‌اند. با این وصف، تبدیل این تفکر به عمل، به زمان نیاز دارد.

تاکنون کشورهای توسعه‌یافته با مقوله‌ی حفاظت محیط زیست برخوردی چندگانه داشته‌اند:

- در وهله‌ی نخست باید متذکر شد، تاکنون کشورهای توسعه‌یافته به جای ایجاد تغییرات اساسی در طرز تفکر اقتصادی و به تبع آن، الگوی توسعه‌ی کشورهای خود، با مسئله‌ی محیط زیست برخوردی عمدتاً فنی داشته‌اند؛ برای مثال، کنترل و کاهش آلودگی وسایل نقلیه‌ی موتوری به جای کوشش در جهت کاهش این وسایل، نمونه‌ای بارز از این نوع به‌شمار می‌آید.
- کشورهای صنعتی با انتقال صنایع آلاینده و خطرآفرین خود به کشورهای جهان سوم به‌وضوح نشان می‌دهند که حفاظت از محیط زیست را تنها برای سرزمین خود می‌خواهند.

- سرانجام باید نسبت به ابعاد انسانی و انسان‌گرایی تفکر حاکم بر اندیشه‌های زیست محیطی کشورهای توسعه‌یافته با تردید نگرست. دقیقاً در همین جاست که تعارض موجود میان تفکر زیست محیطی غرب با مبانی فلسفه‌ی حفاظت محیط زیست آشکار می‌شود. قبلاً به این نکته اشاره گردید که حفاظت محیط زیست پیش از آن‌که به عنوان موضوعی فنی – مهندسی مورد توجه قرار گیرد، مقوله‌ای کاملاً اخلاقی است و بنای آن بر پایه‌ی احترام به حیات، در تمامی اشکال آن، استوار گردیده است. در شرایطی که مدیریت یک کشور مبنای اصلی توسعه‌ی اقتصادی سرزمین خود را توسعه‌ی سلاح‌های نظامی قرار داده و منابع محیط زیست را در راه تولید موشک‌های کروز، پرشینگ، بمب‌های اتمی، نوترونی، خوشه‌ای، سلاح‌های الکترونیک، طرح جنگ ستاره‌ها و نظامی کردن فضا به کار گرفته است، به‌سختی

^۱ – Wissenschaftlicher Beirat der Bundesregierung: Welt im Wandel, <http://www.WBGU.com>

می‌توان ادعای ضرورت حفاظت از محیط زیست توسط چنین مدیران سیاسی را جدی تلقی نمود. در ارتباط با ایران و شیوه‌ی نگرش نسبت به برنامه‌ریزی توسعه و چگونگی حفاظت محیط زیست در این سرزمین - با توجه به آنچه که گذشت - آیا باید تجدید نظری اساسی به عمل آورد یا خیر؟ آیا باید همچنان از اندیشه و الگوی توسعه در کشورهای صنعتی الهام گرفت و لاجرم به فرآیند تخریب و آلودگی محیط زیست از یک سو و افزایش شکاف اجتماعی - اقتصادی از سوی دیگر دامن زد و سپس در انتظار راه حل‌های عمدتاً فنی کشورهای صنعتی برای مقابله با آثار مخرب الگوی توسعه‌ی ناسازگار با توان زیست‌محیطی سرزمین نشست؟ آیا با توجه به وضعیت موجود محیط زیست در ایران، این نتیجه حاصل نمی‌آید که در صورت تداوم این روند در بلند مدت، این سرزمین نخواهد توانست زندگی مطلوبی را برای ساکنان خود فراهم آورد؟

ادراک محیط زیست از مفهوم توسعه

بنابر آنچه که گذشت، متفکران محیط زیست خواهان بازنگری و تجدیدنظر بنیادی در نحوه‌ی تفکر درباره‌ی مفهوم توسعه و شیوه‌های برنامه‌ریزی توسعه گردیدند. نخستین مطالعه‌ی همه‌جانبه‌ای که در زمینه‌ی توسعه و محیط زیست به انجام رسید، گزارش فونه (Founex) بود. در این گزارش که در سال ۱۹۷۱ توسط گروهی از کارشناسان متعلق به ۲۷ کشور جهان تهیه گردید، چنین آمده است: «در گذشته، این تمایل وجود داشت که هدف تنگ نظرانه‌ی رشد اقتصادی، که با افزایش تولید ناخالص ملی اندازه‌گیری می‌شود، با هدف اصلی توسعه یکسان انگاشته شود ولی امروزه این نظر تقریباً قبول عام یافته است که، آهنگ سریع رشد اقتصادی خود به خود نمی‌تواند رفع مسائل مبرم اجتماعی و انسانی را تضمین نماید. در بسیاری از کشورها، رشد بالا با افزایش بیکاری، تشدید نابرابری در درآمد بین گروه‌ها و مناطق و تباهی اوضاع اجتماعی و فرهنگی توأم بوده است؛ از این رو، اکنون نیل به هدف‌های اجتماعی و فرهنگی به عنوان بخشی از فرآیند توسعه اهمیت افزون‌تری یافته است. هدف سیاست‌های توسعه‌ی اقتصادی نباید منحصر به بالا بردن تولید ناخالص ملی باشد بلکه باید ابعاد وسیع‌تری را پوشش دهد و مشکلات عمده‌ی زیست‌محیطی ناشی از شیوع فقر در روستاها را فراگیرد. مشکلات مربوط به آب مصرفی، سیستم‌های تصفیه‌ی فاضلاب، شایع بودن بیماری، کمبود و سوء‌تغذیه، کمبود و بدی مسکن باید در هنگام برنامه‌ریزی و اتخاذ سیاست‌ها مطرح نظر قرار گیرند. این اهداف باید در برنامه‌های عمرانی همان مقامی را داشته باشند که، از دیاد تولید از آن برخوردار است.»

۱- گزارش فونه، توسعه‌ی اقتصادی و محیط زیست (۱۳۵۳)، گزارش هیئت کارشناسان بنا به درخواست دبیر کل کنفرانس محیط زیست انسانی سازمان ملل متحد، در توسعه‌ی اقتصادی و مسائل زیست‌محیطی، گردآورنده فاطمه فرمانفرمائیان انتشارات سازمان حفاظت محیط زیست، صص ۲۰۲-۱۵۰.

در کنفرانس جهانی استکهلم (۱۹۷۲)، کشورهای جهان سوم بر این عقیده بودند که در دوسوم از محیط زیست جهان فقر، بی‌سوادی، سوء تغذیه و بدبختی حکم فرماست و مهم‌ترین اقدام، مقابله با این مشکلات است. اکنون با وجود گذشت ۳۰ سال از برگزاری کنفرانس جهانی محیط زیست در استکهلم و ۱۰ سال از برگزاری کنفرانس ریو و تأیید دستور کار ۲۱ توسط اکثریت سران کشورهای شرکت‌کننده در کنفرانس ریو، سیر نزولی وخامت وضعیت جهان سوم، همچنان ادامه دارد. درست است که دستور کار ۲۱ یک سند قانونی به حساب نمی‌آید ولی از نظر سیاسی سندی بسیار وزین است که به امضای مقامات بلندپایه‌ی اکثر کشورهای جهان رسیده است و عدم تعهد به آن می‌تواند به وجهی سیاسی کشورهای نامتعهد لطمه‌ی سنگین وارد آورد. در طول دهه‌ی هفتاد میلادی، تحقیقات در زمینه‌ی توسعه و محیط زیست به سرعت گسترش یافت؛ به طوری که، موضوع این مطالعات، دیگر به حوزه‌ی اقتصاد و محیط زیست محدود نمی‌شد؛ بلکه الگوهای متعارف آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، تنظیم خانواده، شهرسازی و معماری، کشاورزی و... نیز مورد نقد قرار می‌گرفت و الگوهای جدید توصیه می‌شد. گفته می‌شد فقرا مایلند نه در یک قرن بعد بلکه در دوران حیات خود، از درآمد بالا، مشاغل بیشتر، امنیت شغلی، بهداشت بهتر، تغذیه‌ی سالم‌تر و تعلیم و تربیت مناسب‌تر بهره‌مند شوند؛ به بیان دیگر، محصول آن‌چه که برنامه‌ی توسعه نامیده می‌شود، باید در طول حیات آدمی به‌دست آید. تنظیم برنامه‌های بلند پروازانه و غیرواقعی، تاکنون برای مردم جز سرخوردگی و عدم اعتماد به برنامه‌ریزی نتیجه‌ی دیگری دربر نداشته است. در برنامه‌ریزی نباید «هدف» و «آرزو» را با یک‌دیگر یکسان پنداشت. هدف عبارت است از تصویر، تصور و تجسمی از وضعیت مطلوب در آینده که طی جریانی منطقی و با توجه به کلیه‌ی امکانات و محدودیت‌ها تنظیم می‌یابد و به عنوان راهنمایی جهت حرکت به سمت آینده عمل می‌نماید. حال آن که آرزو فاقد این خصوصیات بوده و اساساً در فرایند برنامه‌ریزی فاقد هرگونه جایگاه است.

در سال ۱۹۷۴، سمپوزیوم مشترکی توسط کنفرانس تجارت و توسعه^۱ و برنامه‌ی محیط زیست سازمان ملل^۲ در زمینه‌ی توسعه و محیط زیست برگزار گردید. در این سمپوزیوم هدف توسعه، پیشرفت انسان‌ها و نه ازدیاد اشیا، و حق کار کردن، و نه فقط داشتن یک شغل بلکه یافتن خویشتن خویش در جریان کار، عنوان گردید. این حق نباید در جریان تولید نادیده گرفته شود یا موجب از خود بیگانگی انسان گردد^۳. طرز تلقی سمپوزیوم مشترک انکتاد و یونپ به وضوح دیدگاه‌های

۱- UN - Conference on Trade and Development (UNCTAD)

۲- UN- Environment Programme (UNEP)

۳- یل هریسون (۱۳۶۶)؛ فردای جهان سوم، ترجمه‌ی محمود طلوع، انتشارات سازمان صنایع ملی ایران، ص ۴۱.

انسان‌گرا و انسان محور توسعه‌ی زیست محیطی را نشان می‌دهد. به‌طور کلی، هیچ تفکری نمی‌تواند بدون احترام به انسان و انسانیت مدعی دفاع از طبیعت، ارزش‌های طبیعی و در مجموع، حفاظت از محیط زیست باشد. از دیدگاه محیط زیست حتی حفاظت از طبیعت نیز به‌منظور حفاظت از بنیادهای حیاتی انسان‌ها صورت می‌گیرد.

در برنامه‌ی میان مدت یونسکو برای دوره‌ی ۸۲-۱۹۷۷ نیز موضوع توسعه، به ویژه توسعه‌ی جهان سوم مورد توجه قرار گرفت و به‌طور مشخص بر درون‌زاسازی فرآیند توسعه تأکید گردید. از دیدگاه برنامه‌ی یونسکو، توسعه‌ی درون‌زا باید توسط هر ملت و براساس امکانات همان ملت طراحی و طبق ارزش‌ها، آرمان‌ها و انگیزه‌های صحیح مردم به مرحله‌ی اجرا گذارده شود. «چیزی که مورد نیاز ماست شیوه‌ای صحیح و جدید برای امر توسعه است که از درون مایه‌ی فرهنگی نشأت گرفته و از ارزش‌هایی که از عمیق‌ترین ریشه‌های فرهنگی مردم ناشی شده است، الهام یافته باشد. هدف توسعه باید پیشرفت روحی، اخلاقی و مادی همه‌ی افراد بشر را - چه به‌عنوان یک عضو جامعه و چه از نظر تمایلات شخصی - در نظر داشته باشد».

سازمان یونسکو در مطالعه‌ی دیگری چنین عنوان می‌کند که مفهوم توسعه به‌عنوان فرآیندی سازگار با خواسته‌های مردم باید جایگزین توجه صرف به رشد اقتصادی شود. موفقیت فرآیند توسعه نیز منوط به مشارکت مؤثر تمامی بازیگران در صحنه‌ی زندگی اجتماعی، یعنی بسیج گروه‌های گوناگون اجتماعی، است. در این چارچوب باید برقراری سازگاری میان فرآیند نوسازی از یک‌سو و میراث و هویت ملی از سوی دیگر، به‌عنوان یک ضرورت مورد توجه قرار گیرد^۱. یونسکو بنا بر وظیفه‌ای که برعهده دارد، بر ابعاد فرهنگی توسعه توجهی خاص مبذول داشته و به همین سبب، مطالعات بسیاری را در این زمینه به انجام رسانیده است. در همین رابطه، به یکی دیگر از نظریات یونسکو اشاره می‌کنیم: «استراتژی‌های توسعه که کشورهای تازه استقلال یافته [مستعمره‌های سابق] آن‌ها را پذیرفتند، برای بازآفرینی جوامع صنعتی و شهری غربی در کشورهای مذکور طراحی شده‌اند. با این حال، ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌ای که لازمه‌ی موفقیت توسعه‌ی غرب بود، در کشورهای درحال توسعه وجود نداشت. اعتقاد به این که الگوی غربی از اعتبار جهانی برخوردار است مبتنی بر این فرض بود که به‌کارگیری الگوی فقط اقتصادی، نیازمند در نظر گرفتن ملاحظات اقتصادی است و عدم درک کامل از اهمیت نیروهای فرهنگی - اجتماعی‌ای که مشخصات و ماهیت این الگو را

۱- همان، صص ۵۹-۵۷.

۲- ژان لویی ریفر و همکاران (۱۳۷۲)؛ شرکت‌های فراملیتی و توسعه‌ی درون‌زا، ترجمه‌ی فاطمه فراهانی/ عبدالعجید

زرین‌قلم، مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ص ۲۴.

معین می‌کنند موجد چنین اشتباهی بود^۱».

سازمان بین‌المللی کار، یونیسف و سازمان جهانی بهداشت در برداشت خود از اهداف توسعه بر مفهوم رفع نیازهای اساسی تأکید فراوان می‌نمایند. در این جا گفته می‌شود که دولت‌ها باید بیشتر به وضع درآمد لازم برای رفع نیازهای اساسی محرومان بپردازند و آن را طوری محاسبه کنند که یک خانواده‌ی نسبتاً فقیر بتواند با آن، نیازهای اساسی خود مانند مواد غذایی، مسکن، پوشاک، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان را برطرف نماید. در این ارتباط، سازمان جهانی بهداشت به نکته‌ای بسیار ظریف و حسّاس اشاره می‌کند: «الگوهای غربی توسعه در مراقبت‌های بهداشتی، درمانی و ... که بر بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها، وسایل پزشکی گران‌قیمت و کارشناسانی که دوره‌های پرخرجی را گذرانده‌اند متمرکز شده است، هرگز نمی‌تواند نیاز فقرا و محرومان را برطرف سازد^۲». بر این اساس، وجود بیمارستان‌های مجلل، وسایل و فنون پرخرج درمانی و پزشکان گران‌قیمت را نباید به هیچ‌وجه شاخص توسعه یافتگی در زمینه‌ی بهداشت و درمان قلمداد نمود. برعکس، وجود چنین پدیده‌هایی نشان دهنده‌ی وجود نوعی فرآیند رشد ناموزون در زمینه‌ی بهداشت و درمان است؛ زیرا امکاناتی که با سرمایه‌های ملی تهیه می‌گردد، تنها در اختیار قشر مرفه جامعه قرار می‌گیرد.

در ادراک اینیاسی‌زاکس از توسعه‌ی زیست‌محیطی نیز لزوم درون‌زاسازی فرآیند توسعه، رفع نیازهای اکثریت نیازمند و توجه به توان اکولوژیک محیط زیست به وضوح مشاهده می‌شود. این محقق برجسته، توسعه‌ی زیست‌محیطی را متکی بر سه رکن می‌داند:

۱- استقلال و سیادت بومیان در امر تصمیم‌گیری و جست‌وجوی سبک بومی خاص بر زمینه‌ی تاریخی، فرهنگی و اکولوژیک؛

۲- به رسمیت شناختن و ارضای منصفانه‌ی نیازهای همه‌ی انسان‌ها و هر انسان با تکیه بر موجودیتی با معنا و هدفدار؛

۳- رعایت مقدرات اکولوژیک؛ یعنی، پی‌ریزی توسعه‌ای هماهنگ با طبیعت^۳.

در کنفرانس سال ۱۹۸۲ باشگاه رم، تعریفی مطلقاً زیست‌محیطی از مفهوم توسعه ارائه گردید. باشگاه رم با تکیه بر مفاهیم بیوسفر، سوسیوسفر* و تکنوسفر** مفهوم توسعه را به صورت زیر بیان می‌دارد: «جامعه‌ی توسعه یافته را می‌توان بر پایه‌ی توانایی آن در تنظیم روابط متقابل و پیچیده میان

۱- یونسکو (۱۳۷۶)؛ فرهنگ و توسعه. رهیافت مردم‌شناختی توسعه، ترجمه‌ی نعمت‌الله فاضلی/ محمد فاضلی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۹.

۲- پل هریسون، همان، ص ۴۹.

۳- اینیاسی‌زاکس (۱۳۷۳)؛ بوم‌شناسی و فلسفه‌ی توسعه، ترجمه‌ی حمید نوحی، مؤسسه‌ی فرهنگی کیان،

صص ۴۴-۴۵.

بیوسفر، سوسیوسفر و تکنوسفر تعریف نمود؛ جامعه‌ی توسعه‌نیافته جامعه‌ای است که از انجام این کار ناتوان است^۱».

توجه به جنبه‌های اجتماعی - فرهنگی توسعه، لزوم تقویت نیروی انسانی و رفع نیازهای اساسی جامعه توسط افراد، گروه‌ها و تشکلهایی که خود را رسماً محیط‌زیستی نمی‌دانند نیز به تدریج افزایش یافت و این تحول شگرف، خود نشان‌دهنده‌ی تغییر تدریجی نوع نگرش و تفکر درباره‌ی مفهوم و محتوای توسعه بود. اشاره به برخی از این برداشتها می‌تواند مفید باشد. آر. ال. اکهوف می‌گوید «پیشرفت و توسعه عبارت است از نوعی توانایی برای آنچه مردم می‌توانند با هر وسیله‌ای که در اختیار دارند انجام دهند تا وضع زندگی خود و دیگران را بهبود بخشند. توسعه و پیشرفت بیشتر مبین انگیزه، تحرک و آگاهی است تا ثروت. پیشرفت و ترقی نتیجه‌ی فراگیری و فهمیدن است و نه حاصل فراوری. از آنجا که روند پیشرفت یک روند فهمیدن و فراگیری است، یک دولت نمی‌تواند کشوری را پیشرفته سازد بلکه می‌تواند موجباتی را فراهم آورد تا جامعه خود رشد یابد^۲».

در برداشت «کمسیون مستقل بررسی مسائل رشد و توسعه‌ی جهان» به سرپرستی ویلی برانت، آشکارا ابعاد کیفی توسعه بر ابعاد کمی آن غلبه یافته و به جنبه‌های انسانی توسعه توجه خاص مبذول شده است: «توسعه، از گذری ساده از فقر به ثروت و از تحول یک اقتصاد سنتی به یک اقتصاد پیشرفته‌ی شهری، معنایی بس فراتر دارد. توسعه نه تنها با آرمان بهتر شدن شرایط اقتصادی پیوند دارد بلکه به تأمین شرافت انسانی، امنیت، عدالت و برابری نیز مربوط می‌گردد^۳».

در این جا، به نظریات رامشور پراساد میسرا نیز اشاره‌ای می‌کنیم. طرز تلقی این متفکر برجسته‌ی هندی با اندیشه‌ی توسعه‌ی زیست محیطی نزدیکی بسیاری را نشان می‌دهد. میسرا می‌نویسد: «توسعه یعنی مجموعه‌ی شرایطی که در برابر شکوفایی توانایی‌های ذاتی انسان مانعی ایجاد نکند^۴». سپس می‌افزاید: برای آن که فرآیند توسعه، مثبت و مطلوب ارزیابی شود، باید رفاه افراد نیازمند جامعه را تأمین نماید و به نیازهای واقعی جامعه پاسخ دهد. این محقق برجسته‌ی هندی،

۱- باشگاه رم (۱۳۶۷)؛ جهان در آستانه‌ی قرن بیست و یکم، ترجمه‌ی شادروان علی اسدی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۵۳.

۲- راسل. ال. اکهوف (۱۳۶۳)؛ ارزیابی مجدد از برنامه‌ریزی توسعه‌ی ملی، ترجمه‌ی احمد عظیمی بلوریان، در فصل‌نامه‌ی برنامه و توسعه، شماره‌ی ۱، سازمان برنامه و بودجه، ص ۴۲.

۳- ویلی برانت (۱۳۶۴)؛ کمسیون مستقل بررسی مسائل رشد و توسعه‌ی جهان، شمال - جنوب، برنامه‌ای برای بقا، ترجمه‌ی هرمز همایون پور، انتشارات آگاه، ص ۸۲.

۴- آر. بی. میسرا (۱۳۶۶)؛ برنامه‌ریزی توسعه‌ی منطقه‌ای؛ در جست‌وجوی معنی و مفهوم، ترجمه‌ی عزیز کیاوند، در فصل‌نامه‌ی برنامه و توسعه، شماره‌ی ۱۰، وزارت برنامه و بودجه، ص ۸۶.

شاخص‌هایی چون احترام به دیگران و حرمت نفس، آزادی از هرگونه استبداد، زندگی اجتماعی به نحوی که مفهوم تعلق در انسان به وجود آورد، را جزء جدایی‌ناپذیر مفهوم توسعه به‌شمار می‌آورد و فقدان هر یک از شاخص‌های ذکر شده را مانعی جدی در راه توسعه می‌داند^۱.

در گزارش کمیسیون جنوب به سرپرستی جولیوس نایره توسعه به این شرح تعریف شده است: «توسعه فرآیندی است که به انسان امکان می‌دهد به توانایی‌های نهفته‌ی خود پی‌برد؛ اعتماد به نفس کسب کند و زندگی شرافتمندانه‌ی توأم با موفقیت داشته باشد. توسعه فرآیندی است که ملت‌ها را از غم‌نداری و استثمار می‌رهاند و حرکتی برای گریز از استبداد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. از طریق توسعه است که استقلال سیاسی معنای واقعی خود را پیدا می‌کند؛ در نهایت، توسعه فرآیند رشد است؛ حرکتی که اساساً از درون جامعه‌ی در حال توسعه شروع می‌شود. مردم یک کشور، هم هویت فردی و هم هویت اجتماعی دارند. برای آن‌که افراد بتوانند درباره‌ی منافع خود اظهار نظر کنند و بر مسیر توسعه‌ی ملی خود تأثیر بگذارند، باید اعضای آزاداندیش جامعه‌ی خویش باشند، آزاد باشند، بیاموزند، فکر خود را ابراز کنند، از افکار دیگران باخبر شوند و برای پیشبرد منافع خویش متحد گردند. باید بتوانند آزادانه در مورد کسانی تصمیم بگیرند که قرار است بر آن‌ها حکومت کنند و کسانی هم که حکومت را در دست دارند باید در برابر مردم جوابگو باشند^۲».

بدین ترتیب، باید پذیرفت که در برنامه‌ریزی توسعه، زمان توجه صرف به جنبه‌های رشد اقتصادی به پایان خود نزدیک می‌شود حتی مقامات دولتی و سیاسی نیز - اگرچه هنوز بیشتر در خطابه و کمتر در عمل - چاره‌ای جز اعتراف به لزوم توجه هرچه بیشتر به جنبه‌های اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی در برنامه‌ریزی توسعه ندارند. همچنین، شرایط اکولوژیک حاکم بر بیوسفر زمین، سیاستمداران را مجبور به پذیرش اصل ضرورت توجه به جنبه‌های زیست‌محیطی در برنامه‌ریزی توسعه نموده است.

مفهوم توسعه‌ی پایدار

امروز اصطلاح «توسعه‌ی پایدار» به جای اصطلاح‌های قدیمی‌تر توسعه‌ی اکولوژیک، توسعه‌ی سازگار با محیط زیست و توسعه‌ی زیست‌محیطی به کار می‌رود. ولی برداشتی مطلقاً دور از واقعیت خواهد بود اگر چنین پنداشته شود که در الگوی توسعه‌ی پایدار صرفاً جنبه‌های زیست‌محیطی توسعه مورد توجه قرار می‌گیرند. الگوی توسعه‌ی پایدار، الگویی جامع و همه‌سو نگر است که در آن، کلیه‌ی

۱- آر. بی. میسر (۱۳۶۵)؛ برداشتی نو از مسائل توسعه، ترجمه‌ی حمید فراهانی، از گزیده‌ی مسائل اقتصادی - اجتماعی، شماره‌ی ۴۶، صص ۷-۶.

۲- گزارش کمیسیون جنوب (۱۳۷۶)؛ چالش جنوب، ترجمه‌ی ابراهیم خلیلی، نشر قومس، ص ۲۲.

ابعاد زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مدّ نظر قرار می‌گیرد و علاوه بر آن، سعی می‌شود که این همه متناسب با مقدورات زیست محیطی سرزمین تحقق یابد. به همین سبب، هیچ‌الگو و چارچوب ثابتی - در مفهوم متعارف آن و همانند سایر الگوهای توسعه - در زمینه‌ی توسعه‌ی پایدار وجود ندارد حتی اگر قرار باشد توسعه‌ی ایران با تکیه بر اندیشه‌ی توسعه‌ی پایدار به انجام رسد، با توجه به تنوع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و زیست محیطی سرزمین، نمی‌توان الگویی تدوین نمود که در سراسر سرزمین قابل اجرا باشد؛ برای مثال، مجموعه‌ی عواملی که ممکن است به توسعه‌ی بیوم‌خزری منتهی گردند، می‌توانند موجبات نابودی بیوم‌های بیابانی را فراهم آورند. تنها وجه مشترکی که می‌توان میان الگوهای مختلف توسعه‌ی پایدار مشاهده نمود، وجود موازنه میان عوامل توسعه از یک سو و ظرفیت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و زیست محیطی سرزمین از سوی دیگر است. لذا در این جا نباید همان اشتباهی را مرتکب شد که در خصوص اشاعه‌ی سایر الگوهای توسعه صورت گرفته است؛ به بیان روشن‌تر، اگر در گذشته این اعتقاد وجود داشت که الگوی توسعه‌ی غربی از اعتبار جهانی برخوردار است، امروز نباید به دنبال این تصور واهی رفت که مثلاً چون اتریش و سوئیس در برنامه‌ریزی توسعه‌ی پایدار سرزمین خود موفق بوده‌اند، پس می‌توان همان الگوها را در ایران نیز به کار گرفت.

اصطلاح توسعه‌ی پایدار، هرچند در گذشته نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت ولی جهانی شدن آن مدیون «کمیسیون جهانی درباره‌ی توسعه و محیط زیست» به سرپرستی خانم گروهارلم بروتلند است. این کمیسیون، در سال ۱۹۸۳ تشکیل شد و گزارش نهایی آن در سال ۱۹۸۷ تحت عنوان «آینده مشترک ما»^۱ انتشار یافت. این گزارش، در کنار سایر مسائل زیست محیطی که باید با تکیه بر خرد جمعی درباره‌ی آن اتخاذ تصمیم شود، به عنوان یکی از محرک‌های اصلی در تشکیل کنفرانس سران در سال ۱۹۹۲ عمل نمود. در گزارش بروتلند، توسعه‌ی پایدار به صورت زیر تعریف شده است: توسعه‌ی پایدار توسعه‌ای است که بدون تهدید توانمندی‌های نسل‌های آینده در تأمین نیازهای خود، به رفع نیازهای نسل حاضر مبادرت می‌نماید. این تعریف، بعدها به تکوین اصل میثاق بین نسل‌ها کمک نمود.

توسعه‌ی پایدار دربرگیرنده‌ی دو مفهوم کلیدی است:

۱- مفهوم نیازها، به ویژه نیازهای اساسی فقرای جهان و اعطای حقوق پامال شده‌ی ایشان؛

۲- محدودیت‌های ایجاد شده در قابلیت‌های محیط زیست، در نتیجه‌ی فشارهای وارده

از سوی فناوری و سازمان‌های اجتماعی.^۲

۱- G.H.Bruntland, et, al. (1987): "Our common future" The World Commission on Environment and Development, Oxford University Press.

۲- G.H.Bruntland, Ibid., pp. 43 - 44.

کمیسیون برونتلند در ادامه می‌افزاید: «ارضای نیازها و آرزوهای بشر موضوع اصلی توسعه است. نیازهای اساسی عده‌ی کثیری از مردم در کشورهای جهان سوم – نیاز به غذا، پوشاک، جان‌پناه و کار – برآورده نشده است در حالی که فراتر از آن نیز، این مردم برای افزایش کیفیت زندگی خود آرزوهای برحق دارند. دنیایی که در آن فقر و بی‌عدالتی همه‌گیر است، همواره مستعد ابتلا به بحران‌های اکولوژیک و انواع دیگر بحران‌هاست. توسعه‌ی پایدار خواستار پاسخ‌گویی به کلیه‌ی نیازهای اساسی است»^۱.

از این دیدگاه، کمیسیون برونتلند اندیشه‌ی جدیدی را مطرح نکرده است. بعد از گزارش فونه – که قبلاً ذکر آن آمد – موضوع رفع نیازهای اساسی نیازمندان جهان سوم، همواره موضوع مطالعات توسعه و محیط زیست بوده است. مهم‌ترین ابتکار کمیسیون مذکور، جهانی کردن مفهوم توسعه‌ی پایدار بوده است. کمیسیون پیشنهاد می‌کند، در کلیه‌ی کشورها اهداف اقتصادی و اجتماعی باید با توجه به معیار پایداری ارزیابی شود. پس در وهله‌ی نخست، پرسش اساسی عبارت از این است: «پایداری چیست؟»

در مبحث حاضر، اصطلاح «پایداری» از دیدگاه تحلیل سیستمی مورد بررسی قرار می‌گیرد. به یاد دارید که در فصل سوم این کتاب درباره‌ی معنا و مفهوم پایداری در سیستم‌ها اشاراتی به عمل آمد. در حقیقت، صفت پایدار در کنار توسعه را نیز باید از همین دیدگاه مورد توجه قرار داد. بدین منظور، توجه به چند نکته لازم و ضروری است:

● یک برنامه‌ی توسعه، در هر مقیاسی، همواره متشکل از سیستمی است که اجزای این سیستم را اهداف توسعه تشکیل داده‌اند.

● طبق آنچه که در فصل سوم بیان گردید، یک سیستم باز و پویا همواره دارای محیطی است که از آن تأثیر می‌پذیرد (محیط سیستم)؛ در حقیقت، نحوه‌ی تأثیرگذاری همین عوامل و نیروهای ناشی از محیط سیستم است که می‌تواند عملکرد سیستم را از حالت عادی یا مسیر طبیعی آن خارج نماید.

● همچنین اشاره گردید که هرچه توانایی یک سیستم در دفع فشارهای وارده از محیط سیستم بیشتر باشد، به همان نسبت بر پایداری سیستم افزوده می‌شود؛ به بیان دیگر، سیستمی پایدارتر است که بتواند بدون آن که در کارکرد طبیعی آن خللی وارد آید، فشارهای بیشتری را تحمل یا دفع نماید.

● در ضمن، از مطالعه‌ی اکوسیستم‌های سالم، این نتیجه به دست آمد که: تا زمانی که فرایندهای تولید، مصرف آنچه که تولید شده است و بازسازی آنچه که به مصرف رسیده است، در تعادلی پویا قرار داشته باشند، اکوسیستم می‌تواند در عین حفظ پایداری، روند تکامل طبیعی خود را نیز طی نماید.

^۱ – Ibid., p.43.

از جمع‌بندی موارد فوق به این نتیجه می‌رسیم که فرآیند «توسعه» زمانی می‌تواند به «پایداری» برسد که در برابر تأثیرگذاری عوامل بیرونی از بیشترین مقاومت و قدرت دافعه برخوردار باشد. حال پرسش این است که فرآیند توسعه در چه حالتی می‌تواند واجد شرایطی که قبلاً گفته شد باشد؟ پاسخ این است که: زمانی که مدیریت بر کلیه اجزای حساس سیستم توسعه در حوزه‌ی قدرت مدیریت سرزمین قرار داشته باشد؛ یعنی، حرکت به سوی درون‌زاسازی فرآیند توسعه. تنها از طریق درون‌زاسازی فرآیند توسعه است که می‌توان به پایداری در روند توسعه دست یافت.

توسعه‌ی پایدار باید درون‌زا باشد؛ زیرا، در شرایطی که امکان ایجاد تغییرات و جابه‌جایی در عوامل حساس توسعه – مانند تولید مواد غذایی و دارو یا تعیین قیمت منابع اکولوژیک و پایه – خارج از حیطه‌ی ملی و در اختیار شرکت‌های چند ملیتی قرار داشته باشد، خصلت پایداری سیستم توسعه به خودی خود از بین خواهد رفت.

با الهام از روند تکامل اکوسیستم‌های طبیعی و توجه خاص به برقراری پایداری و تداوم در روند توسعه‌ی ملی، می‌توان در برداشتی زیست‌محیطی از مفهوم توسعه، حرکت درون‌زا، متعادل، موزون و پایدار هر سیستم پویا را در جهت افزایش کیفیت و کمال، توسعه نامید. طرز تلقی اخیر از توسعه بر موارد زیر، که جمله‌گی با یکدیگر مرتبط بوده، ملازم یکدیگر به شمار آمده و وجه مشخصه‌ی توسعه‌ی پایدار را تشکیل می‌دهند، تأکید دارد:

- توسعه در مفهوم واقعی آن باید فرآیندی درون‌زا و متکی بر منابع معنوی و مادی ملی باشد؛
- توسعه نه یک فرآیند ایستا و مقطعی بلکه فرآیندی پویا و مداوم است؛
- توسعه دربرگیرنده‌ی یک هدف یا اهدافی جدا از هم و بدون ارتباط با یکدیگر نیست بلکه دربرگیرنده‌ی سیستمی پویا از اهداف مختلف است که جمله‌گی با یکدیگر در ارتباط بوده و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند؛
- توسعه و پیشرفت محصول کارکرد سیستمی برنامه‌ریزی شده است که اجزای آن را اهداف توسعه تشکیل می‌دهند؛
- لازمه‌ی کارکرد سالم سیستم توسعه، وجود تعادل، نظم و توازن میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن است.

برنامه‌ریزی توسعه از دیدگاه محیط زیست

مفهوم توسعه دارای بار ارزشی است، لذا در آغاز کار و قبل از شروع هر حرکتی باید مشخص شود که معیارهای ارزشی‌ای که قرار است به عنوان اساس، مبنا و نقطه‌ی آغاز برنامه‌ی توسعه در هر

سطحی عمل نمایند، کدام‌اند؟ با توجه به آنچه که درباره‌ی معنا و مفهوم توسعه‌ی پایدار بیان گردید، در این بین باید معیارهای ارزشی محیط زیست و طرز تلقی آن درباره‌ی توسعه مشخص گردیده باشد. به‌طور کلی، حفاظت محیط زیست بر پایه‌ی فلسفه‌ای انسان‌گرا بنا نهاده شده است؛ از این رو، برنامه‌ریزی توسعه به روش زیست‌محیطی نیز باید بر مبنای همین دیدگاه فلسفی سامان یابد. توسعه‌ی پایدار – برخلاف شیوه‌های رایج در برنامه‌ریزی که در آن از انسان‌ها به عنوان یکی از ابزارهای تولید و وسیله‌ای برای دست‌یابی به تولید بیشتر یاد می‌شود – با انسان شروع و به انسان نیز ختم می‌گردد؛ به گفته‌ی دستور کار ۲۱ در توسعه‌ی پایدار، انسان محور توسعه است. از این دیدگاه، آنچه که انجام می‌گیرد و آنچه که قرار است انجام شود، باید به نحوی از انحاء دارای توجیهی انسانی باشد و زندگی توده‌ی نیازمند را – آن هم نه در آینده‌ای نامعلوم و گنگ بلکه در مقیاس زمانی‌ای معقول – به‌طور مثبت و ملموس تحت تأثیر قرار دهد؛ زیرا، معیارهای جامعه برای توسعه، در میزان صادرات نفت، فولاد، قالی، مس و روی خلاصه نمی‌شود. جامعه زمانی خود را در حال پیشرفت و توسعه احساس می‌کند که آثار توسعه‌یافتگی را در زندگی روزمره‌ی خود لمس نماید؛ دسترسی هرچه بهتر به امکانات فرهنگی، بهداشتی، درمانی، آموزشی، مسکن، حمل و نقل و ... از این جمله‌اند. در غیر این صورت، مدیران توسعه مسیری را انتخاب نموده‌اند که با مسیر مورد نظر جامعه کاملاً متفاوت است. در چنین شرایطی، همان‌گونه که قبلاً از اکهوف نقل قول شد، یک دولت نمی‌تواند جامعه‌ی خود را به سمت توسعه‌یافتگی سوق دهد.

بعد از اتمام کنفرانس ریو در سال ۱۹۹۲، در سازمان ملل کمیسیونی تحت عنوان کمیسیون توسعه‌ی پایدار تشکیل گردید که نخستین وظیفه‌ی این کمیسیون، تعیین شاخص‌های قابل سنجش برای توسعه‌ی پایدار بود. از آن‌جا که در کشورهای مختلف کمیسیون‌های ملی توسعه‌ی پایدار نیز تشکیل گردیده بود، شاخص‌های توسعه‌ی پایدار، هم در کمیسیون توسعه‌ی پایدار سازمان ملل و هم توسط کمیسیون‌های ملی توسعه‌ی پایدار، مورد آزمون و بازنگری قرار گرفت. کشورهای مختلف نیز به فراخور نیاز خود مبادرت به اصلاح و تنظیم شاخص‌های اولیه نمودند.